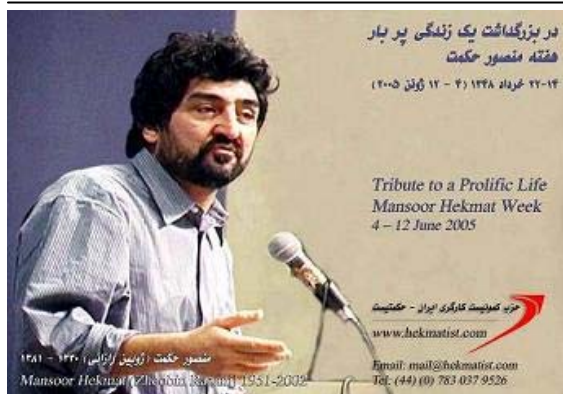


سازمانده کمونیست ۷

سردبیر: اسد گلچینی

Www.hekmatist.com
Sazemande@yahoo.com

خرداد ۱۳۸۴ - مه ۲۰۰۵



منصور حکمت

سازمانهای کارگری امر خود کارگران است

نگاهی به خواستههایی که کارگران در طول چند سال گذشته، طی مبارزات خود مطرح کرده‌اند، نکته مهم، و یا در واقع نقطه ضعف و اشتباه مهمی را در کار کارگران پیشرو برجسته میکند. میگوییم کارگران پیشرو، زیرا این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل دادن به خواستهها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند و بدون شک در صورتی که این رفقا از یک خط اصولی و حساب شده پیروی کنند، جنبش کارگری گامهای بلندی به جلو بر میدارد. ص ۷

کارگران راهی جز عمل مستقیم ندارند اسد گلچینی

ص ۱۰

تعیین حزبی و تعیین سیاسی (و اجتماعی) فعالین کمونیست بهمن بهار

ص ۱۳

انتشار آثار منصور حکمت حق همه است در پاسخ به فحاشی‌های رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران کوروش مدرسی

ص ۲۳

اول مه امسال مهر سوسیالیسم کارگری را بر خود داشت رحمان حسین زاده



اول مه امسال در ایران ابعاد متفاوت و جدید و امید بخشی داشت. در یک نگاه ساده مولفه‌های جدید آن را میتوان چنین بر شمرد. تحرک گسترده و سراسری و تقریباً هماهنگ برای گرمی داشت و برگزاری مراسم اول مه وجود داشت. نکته مهمتر ارتباط فرانشهری و فرافصافی فعالین کارگری در سطح سراسری برای اقدام مشترک برپایی مراسم ماه مه برجسته بود. ص ۲

در صفحات دیگر

- ← انتخاب مردم سرنگونی رژیم است
- ← معرفی کتاب کردستان، دو جنبش دو فرهنگ اثر محمد فتاحی

ادبیات زندان

ادبیات سرکوب یا ضدسرکوب

اخیرا چهار جلد کتاب توسط آقای ایرج مصداقی زندانی مجاهد منتشر شده است که در رابطه با دوران زندان ایشان و "نقد" دیگر ادبیات زندان می‌باشد. ایشان در کتابشان منکر صحت اطلاعات موجود در کتابهای اکثر زندانیان سیاسی شده و به ترور شخصیت نویسندگان آنها دست زده‌اند. ص ۱۶

نسرین پرواز



آزادی برابری حکومت



اول مه امسال مهر سوسیالیسم کارگری را بر خود داشت

مصاحبه با رحمان حسین زاده

سازمانده کمونیست:
امسال یک اول ماه مه متفاوت به نسبت سالهای گذشته برگزار شد. از نظر شما تفاوت ها در چی بود؟

رحمان حسین زاده:

به نظر من هم اول ماه امسال در ایران ابعاد متفاوت و جدید و امید بخشی داشت. در یک نگاه ساده مولفه های جدید آن را میتوان چنین بر شمرد. تحرک گسترده و سراسری و تقریباً هماهنگ برای گرامیداشت و برگزاری مراسم اول ماه وجود داشت. نکته مهمتر ارتباط فراشهری و فراصنفی فعالین کارگری در سطح سراسری برای اقدام مشترک برپایی مراسم ماه مه برجسته بود. ارتباط ها و پیوندهای جدیدی در میان فعالین کارگری بوجود آمد. رابطه آنها محکم شد که تأثیرات خوب آن به اول ماه محدود نمی ماند. یک مولفه جدید دیگر اینکه گرامیداشت اول ماه به

کارگران و محیط کارگری محدود نماند. با تلاش فعالین و مبارزین رادیکال این سنت به محیط دانشگاه منتقل شد. همسرنوشتی کارگر و دانشجو و مهمتر این پیام که اول ماه به کل جامعه مربوط است، جا باز کرد. حاصل این تحرک و به هم وصل شدن فعالین کارگری و رادیکال، برگزاری مراسمهای متعدد و پرجمعیت تر از گذشته با حضور وسیعتر کارگران و خانواده های کارگری، بخشهای دیگر مردم و مبارزین سیاسی و دانشجویان در شهرهای مختلف در محیط کارگری و دانشگاه با فضای رادیکال و در خیلی جاها با قطعنامه مشترک بود. و به برجسته ترین خصوصیت اول ماه امسال رادیکالیسم ناظر بر آن میرسیم. از محتوای سخنرانیها، قطعنامه ها و فضای حاکم بر مراسمهای متعدد متوجه میشویم که جوهر ضد کاپیتالیستی اول ماه، شفاف خود را

نشان میدهد و مهمتر نقد چپ و سوسیالیستی در برخورد به وضعیت موجود، در قطعنامه های سوسیالیستی منعکس شده است. اول ماه امسال مهر سوسیالیسم کارگری را بر خود داشت. و نهایتاً عروج فعالین کارگری و رادیکال و چپ و کمیته و نهادهایی که اکنون در معرض دید جامعه و شناخته شده ترند. مجموعه اینها تفاوتها و دستاوردهای مهم نسبت به گذشته است.

سازمانده کمونیست:
این وضعیت بر اوضاع سیاسی و جنبش کارگری برای اتحاد و همبستگی اش چه تأثیری میتواند بگذارد؟

رحمان حسین زاده:
تحرک اول ماه امسال قبل از هر چیز این پیام را دارد که کارگر و طبقه کارگر میخواهد حضور موثر خود را در فضای سیاسی ایران نشان دهد. میتواند نیروی مهم و تعیین کننده تحولات سیاسی ایران

باشد. میتواند تغییر دهنده تناسب قوا به نفع مبارزه جویی مردم و رهایی جامعه باشد. اول ماه امسال حاصل تناسب قوای مساعدتری است که در نتیجه مبارزات چند سال اخیر بوجود آمده و در عین حال خود این تناسب قوا را به نفع کارگر و مبارزه مردم به جلو برد و بهبود بخشید. اینها تأثیرات مثبت در فضای سیاسی ایران است. تا آنجا که به خود جنبش کارگری برمیگردد، به نظرم باز کردن راه اتحاد و همبستگی بیشتر، به هم وصل شدن فعالین و پیشروان جنبش کارگری، تلاش برای اتحاد و تشکل و ایجاد تشکلهای مستقیم کارگری، نقش موثر گرایش سوسیالیستی کارگری و ابراز وجود متعین تر این گرایش فاکتورهای مهمی در فعل و انفعالات درون جنبش کارگری است. این موقعیت بعد از اول ماه امسال و دستاوردهای آن را باید تشخیص داد و به عنوان پایه های محکمی

در جهت اتحاد و تشکل صفوف کارگران در هر کارخانه و محیط کارگری و در سطح سراسری به آن متکی بود و حضور و نفوذ قطب سوسیالیستی و کمونیستی جنبش کارگری را تقویت و محکم کرد. و مهمتر میتوان امیدوار بود که نیروی کارگر فعالانه در مبارزات سیاسی جاری و برای سرنگونی جمهوری اسلامی در صحنه حاضر باشد و با دست توانای خود پرچمدار پایان دادن به حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی باشد.

سازمانده کمونیست: ابعاد گسترده اعتراض و مراسم های کارگری در این روز و شکل علنی و قطعنامه های سوسیالیستی، مراسم دانشگاه برای اولین بار در چنین ابعاد و شکلی بعد از ۲۰ سال چه واقعیتی را منعکس میکند؟

رحمان حسین زاده : واقعیات متعددی را منعکس میکند که بعضا در جواب به سئوالهای بالا به آن اشاره شد. از جمله نشانگر تناسب قوای مساعد به نفع کارگران و جنبش اعتراضی و ضعف جمهوری اسلامی و شکستن قدر قدرتی آن

است. این فاکتور مهم است. ببینید در گذشته هم کارگران خواستار برگزاری ماه مه گسترده و قدرتمند بوده اند، معترض بوده و مطالبات بر حق و متعدد داشته و خواسته اند مطرح کنند. اول ماه مه بعد از قیام ۵۷ که حتی آگاهی سوسیالیستی و کارگری و تجربه بسیار کمتر هم بود، ما شاهد رژه های قدرتمند کارگری با مطالبات رادیکال کارگری در سراسر ایران و به جرات میتوانم بگویم در هر شهری بودیم. آنزمان در تهران بیش از صدها هزار نفر جمع کردند. چون هنوز جمهوری اسلامی نمیتوانست مانع ابراز وجود قدرتمند کارگران باشد. بعدها کشتار و زور و سرکوب جمهوری اسلامی کل جامعه و طبقه کارگر را به عقب راند. تحرک کنونی نشان میدهد کارگران و مردم دارند کمر راست میکنند. جمهوری اسلامی را گامها به عقب رانده اند و توازن قوا تغییر کرده و امکان به میدان آمدن توده ای را بیشتر کرده است. طبعاً این هنوز تناسب قوای تماماً مساعد و حتی نیمه مساعد هم به نفع ما نیست. مطمئنم در تناسب قوای مساعد دیگری طبقه کارگر در

ابعاد عظیم صدها هزار نفری و میلیونی به میدان میایند و بویژه نیروی کنار زدن حاکمیت جمهوری اسلامی خواهند بود. تاکید من اینست که به یمن مبارزات این چند ساله کارگران و مردم شرایط را به نفع خود تغییر داده ایم و این اولین فاکتور مثبت تاثیرگذار در ماه مه امسال بود. دومین فاکتور گسترش آگاهی طبقاتی و کارگری، گسترش نفوذ نقد ضد کاپیتالیستی و در یک کلام گسترش آگاهی سوسیالیستی و کمونیستی در میان کارگران و بخش معترض جامعه است. صرف نظر از کمیت به جرات میتوانم بگویم آنچه با شفافیت ماه مه رادیکال کارگری را در ایران از دیگر متینگها و رژه های کارگری در سراسر جهان متمایز میکند، همین حضور برجسته سوسیالیسم کارگری و سخنرانیها و قطعنامه های سوسیالیستی متأثر از آن است. اینجاست به فاکتور سوم و مهم تحزب کمونیستی در ۲۵ ساله گذشته حیات جامعه ایران میرسیم. ۲۵ سال فعالیت کمونیستی، ۲۵ سال ایستادگی چپ و کمونیسم کارگری در مقابل هجوم و تعدیات

بورژوازی و رژیم های اسلامی حاصل خود را در شفافیت سیاسی اهداف و مطالبات کارگران و مردم نشان میدهد. تحزب کمونیستی که در راس آن کمونیسم منصور حکمت قرار دارد تلاش آگاهانه، طبقاتی و سوسیالیستی جنبش ما را به هم میبافد. از سنگربندی رادیکال و کمونیستی در مقابل قانون کار جمهوری اسلامی، تا علیه بیکارسازی و برگزاری ماه مه با شکوه سالهای ۶۵-۶۸ سنج تا کمپین حمایت از کارگران نفت و دفاع از فعالین کارگری و دستگیرشدگان سقر و تا ماه مه امسال حضور حزب کمونیستی متعلق به کمونیسم منصور حکمت تأثیرات مثبت خود را به جای گذاشته است. چهارمین مسئله دست در دست هم گذاشتن شبکه ای گسترده از فعالین کارگری و همفکری و همکاری آنها با هم، و علاوه بر آن برقراری ارتباط فعالین کارگری و مبارزات دانشجویی و دانشگاه و حضور بخشهای معترض جامعه در مراسمهای اول مه است. در همین تجربه وجود سطحی از اتحاد و تشکل و همکاری که

خود را در کمیته پیگیری ایجاد تشکل آزاد کارگری نشان داد و یا وجود فعالین شناخته شده و جلو صحنه و وجود ابزارهای تبلیغی چون نشریه و سایت و و بلاگ و ... که کارگران و دانشجویان به آن متکی بودند، از عوامل موثر در برگزاری ماه مه موفق امسال بود. از میان واقعیات متعدد من این ۴ مورد را تاکید میکنم.

سازمانده کمونیست: بنا به موانع بسیاری که کارگران برای همبستگی و اتحادشان دارند، معمولاً اول مه و تصمیمات و قطعنامه های شرکت کنندگان و سازماندهندگان آن، بر مبارزات و اعتراضات توده ای کم تاثیر بوده است آیا فکر میکنید امسال میتواند متفاوت باشد؟

رحمان حسین زاده: به نظرم میتواند متفاوت باشد به دلیلی که اوضاع متفاوت و به نفع کارگران چرخیده است. ببینید، اینکه کارگران نتوانسته اند همه مفاد قطعنامه ها و پلاتفرمهای سالهای گذشته خود را اجرا کنند و در مبارزات توده ای جاری کنند، مسئله این نبوده که نمیخواهند و

متوجه نیستند. بلکه اجرای این قطعنامه ها و مطالبات تناسب قوای مساعدتر و مناسب خود را میخواهد. امسال اوضاع بیشتر به نفع کارگران تغییر کرده، قاعدتاً میتوانند به همان نسبت اجرا و پیگیری قطعنامه ها را در دستور بگذارند. از جمله مطالبه افزایش دستمزدها و یا خواست ایجاد تشکل کارگران، آزادیهای سیاسی و میتواند به مطالبه و شعار اعتراضات توده ای کارگران تبدیل شود. نکته مهم دیگر در این رابطه کمیته پیگیری تشکل کارگری و هر نهاد کارگری و توده ای رادیکال میتوانند این قطعنامه ها و فوری ترین مطالبات آن را مبنای کار خود و فعالیتهايش قرار دهند. به نظرم موقعیت مساعدتر را باید تشخیص داد و تمرکز حواس بیشتری را از جانب پیشروان کارگری میطلبد. یک ضعف کار این بوده که در گذشته این تمرکز حواس کافی نبوده است.

سازمانده کمونیست: مراسم های علنی کارگران در تهران، سنج، سقز و دانشگاه چرا نتوانست همه آنهایی را که قصد برگزاری مراسم در اول

ماه مه را داشتند به خود جلب کند؟ چرا هنوز کوه رفتن و آبشار رفتن و به مراسم دولتی سرکشیدن در اولویت این تعداد بود، این را بعنوان یک اشکال جدی نمیگویم، به عنوان اینکه در اول ماه مه میشد مراسم های بزرگتر و متحد تری گرفت میگویم، مثلاً چرا محمود صالحی و عده ای در شهر سقز تشخیص میدهند که به مراسم دولتی بروند و در خیابان کارگران را نمایندگی نکنند یا همه کسانی که به سبک سالهای گذشته به کوه و آبشار و صحرا میروند به مراسم های علنی تن ندادند چه دلایلی دارد و اینها نشان از چیست؟

رحمان حسین زاده: شخصاً دوست داشتم این امکان میبود و همین سئوالات شما را از فعالین و کارگرانی پرسیم که به مراسمهای فراخوان داده شده کارگری در سالن و مراکز شهر نرفتند و اقدامات دیگری را در دستور گذاشتند که شما اشاره کردید و جواب آنها را میشنیدیم. در هر حال من ارزیابی خودم را از این موضوع بیان میکنم. موضوع در دو سطح است. اول آنهایی که به بیرون شهر و کوه

و آبشار و ... رفتند مسئله ساده است. به نظرم متوجه نبودند که اوضاع عوض شده و جمهوری اسلامی نمیتواند تماماً مانع مراسمهای کارگری در وسط شهر بشود. روشی را در پیش گرفتند که در سالهای گذشته و در دورانی که قدر قدرتی جمهوری اسلامی دست بالای بیشتر داشت رسم بود. آنزمان کارگران مجبور بودند هم روز اول مه را جشن بگیرند و هم به دام زور و فشار رژیم نیفتند. انوقت چنین روشی در پیش گرفته شد. امسال و راستش سال گذشته هم معلوم بود دیگر این روش دوران گذشته و موثر نیست و به گذشته متعلق است. بویژه در شهرهایی که در وسط شهر و در سالنهای شناخته شده و قابل دسترس توسط کارگران و مبارزین رادیکال مراسم فراخوان داده شده، رفتن به خارج شهر و مناطق دور از مردم نه تنها هیچ توجیهی ندارد بلکه دوری از اوضاع را میرساند. در مورد دسته دوم که به مراسم خانه کارگر و دولت رفتند اینها هم یک ترکیب نیستند. بخشی کارگرانی هستند که جزو خانه کارگر و

شوراهای اسلامی هستند و منافعشان ایجاب میکند در چارچوب این تشکلهای فعالیت کنند و در مراسمهای آن شرکت کنند، هر چند اشتباه فاحشی میکنند اما اینجا روی صحبت من با این دسته نیست. فکر میکنم منظور شما آن دسته از فعالین کارگری هستند که انتظار این بود خود مبتکر مراسم مستقل کارگری باشند. فعالانه کارگران را به تحریم مراسمهای دولتی فرا بخوانند. این دسته به نظرم یک حرکت سیاسی و به نظر من اشتباه را مرتکب شدند. اجازه دهید کمی بیشتر موضوع را توضیح دهم. فراخوان کارگران مبارز و هر جریان متعهد به حقوق کارگران هر ساله تحریم مراسمهای دولتی و از جمله خانه کارگر و اداره کار و غیره است. امسال بیش از هر زمانی این فراخوان موضوعیت داشت. همزمان میدانستند بیش از هر سالی تحرک و جنب و جوش برای برگزاری مراسم مستقل کارگران به دور از دخالت دولت و خانه کارگر در جریان است. معلوم بود مراسمهای کارگری به دور از دخالت دولت برگزار میشود. معلوم بود کارگران آلترناتیو

عملی خود را دارند. در چنین شرایطی کارگران و هر تعداد از فعالین کارگری که به مراسم خانه کارگر رفتند و عده ای را با خود بردند، هر توجیهی داشته باشند، اشتباه سیاسی جدی را مرتکب شدند. در مورد شهر سقز ماجرا از این قرار بود که کاربدستان جمهوری اسلامی و فرماندار زمانی که متوجه شدند، فعالین کارگری به طور جدی میخواهند در پارک کودک مراسم برگزار کنند، ترفند دعوت از فعالین کارگری را جلو کشیدند تا مانع مراسم کارگری شوند و تفرقه ایجاد کنند. بخشی از کارگران و متاسفانه محمود صالحی فعال شناخته شده کارگری متوجه نشدند که اتفاقاً این ضعف مقامات جمهوری اسلامی در برخورد به مراسم کارگران در ماه مه است و بهتر است با توپ پر پای مراسم کارگری خود بروند. چون همان فرماندار و اداره کاری که سال ۲۰۰۰ به دنبال آزادی محمود صالحی میخواست مانع حضور وی در سالن مراسم روز کارگر بشود، اکنون دعوت کننده او و تعداد دیگری از فعالین کارگری بود که متاسفانه محمود صالحی این

دعوت را پذیرفت. و به نظرم کاربدستان جمهوری اسلامی به هدفشان رسیدند و به علاوه اداره کار و فرماندار این پز را دادند که مراسمشان را با حضور فعال کارگری شناخته شده "تزیین" کرده اند. این اشتباه جدی بود.

معلومست گرایشات مختلف تاکتیک و فعالیتهایی مختلفی را در دستور میگذارند. در مورد شرکت بخشی از کارگران و فعالین کارگری در مراسمهای دولتی و خانه کارگر این گرایشات تاثیر دارند. اما تا آنجا به گرایشات درون جنبش کارگری مربوط است در قبال دولت و خانه کارگر یک مرز مجاز و غیر مجازی مطرح است. گرایشات مختلف درون جنبش کارگری اعم از سندیکالیست، رفرمیست، سوسیالیست و رادیکال و ... باید حد مجاز را رعایت کنند و در مقابل دولت و خانه کارگر اتفاقاً در بسیاری موارد و از جمله در همین مراسم ماه مه باید متحد باشند. فکر میکنم برخورد سکتی و حس رقابت و ... که گرایشات مختلف با هم دارند. د رایجاد این تفرقه و بر این اساس تصمیم اشتباه رفتن به

مراسم خانه کارگر بی تاثیر نبود. والا میبایست در بین مراسم فراخوان داده شده توسط فعالین کارگری و مراسم اداره کار علیرغم هر درجه از اختلاف اولی را انتخاب کرد.

سازمانده کمونیست :

چرا مراسم های اول ماه مه به نسبت سالهای قبل در سنندج و سقز ضعیف تر شده است؟ فعالین کارگری در سالهای گذشته هزاران نفر را دور هم جمع میکردند و قطعنامه های سوسیالیستی شان را میدادند، چرا امسال در این دو شهر ابعاد مراسم به این سطح ها نرسید چه موانع و مشکلاتی هست؟

رحمان حسین زاده :

میدانم به این دلیل این سؤال برای شما برجسته شده، که سنتا شهرهای سنندج و سقز جایگاه قابل توجهی در حرکت کارگری و مراسمهای ماه مه داشته اند. امسال اتفاقاً در شهر سنندج در مقایسه با ۳ سال قبل تحرک خوب و رژه کارگری و مراسمهای علنی برگزار شد. سه سال گذشته جمهوری اسلامی با فشار و انواع ترفند مانع مراسم و میتینگ در سنندج شد و امسال با

همه تلاش و مانع تراشی نتوانست. هم راهپیمایی کارگران را داشتیم و هم مراسم دعوت شده توسط نهادهای زنان و کودکان برگزار شد. سخنرانیها و قطعنامه های رادیکال و سوسیالیستی ارائه شد. شاید شما با مراسمهای بزرگ سالهای ۶۶ تا ۶۸ سنجید مقایسه میکنید. میپذیرم هنوز با ابعاد متینگهای سازمان یافته آن دوره فاصله ای هست. به نظرم علتش اساسا حساسیت رژیم، فشارها و تضیقات و ترندهای آن بوده است. این فشارها اتفاقا شرایط در ماه مه سال گذشته و امسال شهر سقز را توضیح میدهد. دو سال است که جمهوری اسلامی در سقز علنا شمشیر را از رو علیه کارگران می بندد. سال گذشته در جریان مراسم ۷ نفر را دستگیر کرد. امسال علاوه بر میلیتاریزه کردن شهر و تحت کنترل قرار دادن فعالین کارگری، همانطور که در جواب سوال قبلی شرحش رفت تفرقه و دودستگی و مانع تراشی را به صفوف خود کارگران سرایت داد و مانع مراسم بزرگ کارگری شد. با این وجود در شهر سقز هم رویارویی جدی بین کارگران مبارز و جمهوری اسلامی در مناسبت ماه مه و در روز اول مه وجود داشت. شرح آن توسط خود فعالین کارگری نوشته شده و همچنین قطعنامه

سوسیالیستی و کارگری ارائه شد و انبوه ادبیات کارگری و کمونیستی و حزب ما پخش شد.

سازمانده کمونیست : اول مه و حرکت فعالین کارگر برای ایجاد تشکل با هم عجینند، چرا رژیم و خانه کارگری ها به سندیکای تازه تاسیس شرکت واحد در تهران حمله کردند؟ این علامتی برای یک کشمکش سخت و رودر رو است، یا با حمله رژیم کارگران و فعالینش عقب مینشینند و ساکت میشوند؟ در ضمن حرکت فعالین کارگری برای ایجاد تشکل، وقتی به کارخانه و مجتمع ها برسد، یک پیشروی بزرگی برای جنبش کارگری محسوب میشود و رژیم هم با حمله به شرکت واحد و دستگیری در ایران خودرو میخواهد این را نشان دهد، چشم انداز این حرکت را چگونه میبینید؟

رحمان حسین زاده : به این دلیل حمله کردند که چشم دیدن تشکل ایجاد شده توسط خود کارگران را ندارند. چون رژیم و خانه کارگر نه تنها نفوذی در آن ندارند، بر عکس تشکل کارگران در مقابل تشکلهای زرد دولتی امثال خانه کارگر و شورای اسلامی قرار میگیرد. چون میدانند کارگران حول تشکلهای خود متحد میشوند و شورای اسلامی و خانه کارگر مورد

تفرضان باید درشان تخته شود. چون از سازمان و تشکل کارگران وحشت دارند و میخواهند در آغاز مانع آن شوند. همدستی خانه کارگر و شوراهای اسلامی در این حمله بار دیگر ماهیت ریاکار این تشکلهای ضد کارگری و دولتی را افشا میکند. طبیعا این رویارویی و مبارزه بسیار جدی است. این که کدام طرف عقب می نشیند، به مسیر کشمکش و مبارزه ای بستگی دارد که طی میشود. رژیم ابزار سرکوب و فشار را دارد. در مقابل کارگران هم باید به نیروی متحد و متشکل متکی شوند. در همان شرکت واحد لازمست متحد و فشرده در کنار هم ایستاد. اما علاوه بر آن الان وظیفه بخشهای مختلف کارگری در سراسر ایران است در مقابل این تعرض رژیم در کنار کارگران شرکت واحد باشند. این تعرض امروز به کارگران شرکت واحد و فردا نوبت بخشهای دیگر است. از هم اکنون و در این آغاز باید سنگربندی گسترده و محکمی کرد. کمیته پیگیری تشکلهای کارگری میتواند ابزار ایجاد یک سنگربندی سراسری در مقابل این تعرض باشد. علاوه بر آن کارگران شرکت واحد میتوانند یک حمایت گسترده و بین المللی را داشته باشند. اقداماتی آغاز شده اما کافی نیست. در نتیجه یک مبارزه هماهنگ و

سراسری و حمایت بین المللی میتواند جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادار کند و ما باید به این موضوع فکر کنیم و در راستای آن اقدام کنیم. در بخش دوم سئوالتان اشاره درستی دارید. سازمانیابی کارگران لازمست به کارخانه ها و محیط کارگری گسترش یابد. ایجاد مجامع عمومی کارگری، شوراهای کارگری و دیگر تشکلهای پایه کارگری سنگ بنای محکم اتحاد و تشکل کارگری است. وقت آن است که در مراکز کلیدی کارگری در نفت و ذوب آهن و نورد و ایران خودرو و دیگر مراکز صنعتی شاهد سر برآوردن مجامع عمومی کارگری باشیم. وقت آنست جنبش مجمع عمومی به همه کارخانه ها و کارگاهها و محیط های کارگری گسترش یابد. اینکار ابتکار و آمادگی پیشروان کارگری را میطلبد. در چنان شرایطی سندیکای کارگران شرکت واحد تنها نمایانند و آن سنگر بندی محکم کارگری تامین میشود.

r_hoseinzadeh@yahoo.com



ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است

منصور حکمت

نگاهی به خواستهایی که کارگران در طول چند سال گذشته، طی مبارزات خود مطرح کرده‌اند، نکته مهم، و یا در واقع نقطه ضعف و اشتباه مهمی را در کار کارگران پیشرو برجسته میکند. میگوییم کارگران پیشرو، زیرا این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل دادن به خواستهها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند و بدون شک در صورتی که این رفا از یک خط اصولی و حساب شده پیروی کنند، جنبش کارگری گامهای بلندی به جلو بر میدارد. اما این اشتباه چیست؟ دیده ایم که در میان خواستههای کارگران از دولت و کارفرما، یعنی در میان خواستهایی نظیر کاهش ساعت کار، اضافه دستمزد، تعطیلی پنجشنبه‌ها، سود ویژه، اخراج مدیران حزب الهی و غیره، گاه و بیگاه خواست تشکیل شورا و سندیکا هم مطرح میشود. یعنی کارگران در مواردی از دولت و وزارت کار می‌خواهند که برای آنها شورا و سندیکا ایجاد کنند، و یا در موارد دیگری، کارگران از وزارت کار

می‌خواهند که نماینده بفرستد تا بر "قانونی بودن" جریان انتخابات شورا و سندیکای آنها نظارت کند. ما کمونیستها با اینگونه درخواست شورا و سندیکا از دولت مخالفیم. هیچ بخشی از طبقه کارگر به اندازه کمونیستها مدافع این نیست که کارگران سازمانها و تشکلهای علنی و توده‌ای خود را بوجود آورند. این لازمه پیشروی طبقه کارگر است. اما ما با این مخالفیم که کارگران تشکیل این تشکلهای، تشکیل شوراها و سندیکاها را از دولت و وزارت کار سرمایه‌داران درخواست کنند. ما با این مخالفیم که کارگران از دولت و سرمایه‌داران بخواهند که آنها را متشکل کنند و در اتحادیه‌ها و شوراها سازمان دهند. ما با این مخالفیم که کارگران با دست خود دولت را بر امر کارگران حاکم کنند و از او بخواهند که بر انتخابات کارگری "نظارت" کند و قاضی "صلاحیت" نمایندگان کارگران بشود. ما میگوییم تشکیل شورا و سندیکا امر خود کارگران است و محتاج اجازه قبلی دولت و نظارت نماینده و

یا بازرس مواجب بگیر وزارت کار نیست. اما هر سندیکالیست اصلاح طلب و استخوان خرد کرده‌ای که عمری به دنبال حقوق صنفی کارگران دویده باشد قطعاً به این حرف ما اعتراض خواهد کرد. او خواهد گفت: "این یک واقعیت است، و شما کمونیستها هم با آن موافقید، که کارگران به تشکیلات توده‌ای خود نیاز دارند. کارگران نمیتوانند دندان روی جگر بگذارند، شاهد کاهش روزمره دستمزدشان و افزایش فشار کار و محرومیت‌هایشان باشند و هیچ نگویند. و یک روز صبح ناگهان انقلاب کمونیستی کنند، حکومت کارگری بر سر کار بیاورند و همه آنچه را که شما کمونیستها در برنامه‌تان آورده‌اید عملی سازند. کارگران باید بطور روزمره برای بهبود اوضاع خودشان مبارزه کنند و این محتاج تشکیلهای توده‌ای و صنفی کارگران است". بله، تا اینجای بحث ما کمونیستها هم موافقیم... و نه فقط این، بلکه میگوییم تشکلهای توده‌ای کارگران

تنها ابزاری برای بهبود اوضاع آنها نیست، بلکه همچنین میتواند زمینه‌ای برای بهتر و سریعتر متشکل شدن کارگران تحت سیاست انقلابی طبقه کارگر، یعنی سیاست کمونیستی باشد. ما کمونیستها نه فقط اصلاحات، بلکه حتی انقلاب کارگری را بدون تشکیلهای توده‌ای گوناگون کارگران، یعنی بدون تشکلهایی که میلیونها کارگر را در خود جای بدهد عملی نمیدانیم. اما دوست سندیکالیست ما از اینجا نتیجه میگیرد که: "۹ خوب اگر قرار است که تشکیلات توده‌ای کارگران، مثلاً سندیکا دنبال خواستههای کارگران را بگیرد، باید با دولت و کارفرما طرف شود. دولت و کارفرما حاضر نمیشوند با تشکیلاتی که رسمیت قانونی نداشته باشد، صحبت کنند. بنابراین ما باید خودمان بازبان خوش از آنها دعوت کنیم که خودشان در تشکیل شوراها و سندیکاهای ما شرکت کنند. اجازه تشکیل آن را به کارگران بدهند و نماینده بفرستند و بر

انتخابات آن نظارت کنند، تا بعد نتوانند باصطلاح دبه دریابورند و از مذاکره با نمایندگان سندیکا شانه خالی کنند..."

اتفاقا ما با همین نتیجه‌گیری مخالفیم. به این میگویند نتیجه‌گیری غلط از مقدمه چینی درست. به این میگویند دوستی خاله خرسه در حق کارگران. چرا؟ برای اینکه:

اولاً، باید توجه کنید که هر اصلاحات و هر بهبودی، هر چند جزئی، در زندگی کارگران در جامعه سرمایه‌داری، نتیجه جنبی و فرعی مبارزه انقلابی آنهاست. اگر میخواهید دولت را به مذاکره با کارگران بکشانید، باید قدرت مستقل کارگران را در مقابل دولت و سرمایه‌داران علم کنید. هیچ دولتی، هر قدر هم که عوامفریب باشد، علاقه‌ای به مذاکره با کارگران حرف‌گوش کن و قانون‌طلبی که از پیش معلوم باشد دست به اعتصاب و تحصن و تظاهرات و عمل مستقیم نمیزنند، نخواهد داشت. خود شما چند بار شاهد بوده‌اید که دولت در مقابل کارگران شانه بالا انداخته و حتی دست به تهدید و رجزخوانی زده. اما هنگامیکه نیروی مستقل متمرکز و مصمم کارگران را در برابر خود دیده است، وقتی با تهدید و اعتصاب سراسری روبرو شده است، خود با سر دویده حاضر به مذاکره با نمایندگان واقعی کارگران شده است. از

طریق جلب رضایت دولت و کارفرما نمیتوان با آنها مبارزه کرد. کارگران باید قدرت خود را به آنها تحمیل کنند.

در مورد تشکیل و رسمیت یافتن شورا و سندیکا هم همین قانون اساسی مبارزه طبقاتی حکمفرماست: اصلاحات نتیجه جنبی مبارزه انقلابی است و هر اصلاح و بهبود جزئی را نیز باید به نیروی همبستگی و رزمندگی طبقه کارگر به طبقه سرمایه‌دار و دولت او تحمیل کرد. شورا و سندیکا ابزاری برای مبارزه کارگران در جهت کسب حقوق آنهاست. حقوقی که سرمایه‌داران آن را غصب کرده‌اند و به زبان خوش پس نمیدهند. از طریق جلب رضایت دولت و سرمایه‌دار نمیتوان ابزار مبارزه علیه آنها را بوجود آورد. هیچ دولت بورژوایی برای کارگران شورا و سندیکای واقعی تشکیل نمیدهد و راه انتخاب شدن نمایندگان واقعی و انقلابی کارگران را باز نمیگذارد. ما باید تشکل‌های توده‌ای و نمایندگان واقعی خود را به دولت تحمیل کنیم. ما باید به نیروی همبستگی و اتحاد خود کارگران دولت و کارفرما را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند. این تنها نیروی خود ما، نیروی مبارزه متحدانه ماست که به تشکلهای ما رسمیت میبخشد و نمایندگان ما را صاحب

"صلاحیت" میکند.

از این گذشته کسی که به خاطر بهبود اوضاع کارگران، با دست خود پای دولت را در امر طبقه کارگر به میان میکشد، حداکثر دوست نادان کارگران است. او منافع طبقاتی، پایه‌ای و سراسری کارگران را به منافع آبی و جزئی، که آنهم معلوم نیست از راه مسالمت جویانه تا چه حد قابل دستیابی باشد، میفروشد. تمام مبارزه کارگران بر علیه سرمایه‌داران، مبارزه‌ای بر سر کوتاه کردن دست سرمایه و سرمایه‌داران از حیات اقتصادی و سیاسی کارگران است. مبارزه‌ای که تا ساقط کردن کل حاکمیت طبقاتی سرمایه‌داران بر جامعه باید ادامه یابد. مبارزه‌ای که باید به تشکیل حکومت کارگری منجر شود. اما این دوستان کوتاه‌بین که فقط در فکر "قانونی کردن" شورا و سندیکا هستند، استقلال کارگران را به یک سندیکای اصلاح طلب و مورد اعتماد دولت و سرمایه‌داران میفروشند. وگرنه هیچ کارگر آینده‌نگر و آگاهی‌برای اینک دولت فردا حاضر باشد بر سر چند درصد اضافه دستمزد با نمایندگان سندیکا صحبت کند و آنها را به رسمیت بشناسد، خودش امروز با دست خود پای دولت را به امور کارگران باز نمیکند و از دولت دعوت نمیکند که

بباید و کارگران را مطابق میل خود سازمان بدهد و یا هر نماینده‌ی آزار و سر به زیر و یا حتی سازشکاری را که میخواهد از صندوق درآورد. با چنین شیوه‌ای، یعنی با مطالبه شورا و سندیکا از دولت و وزارت کار، هیچ چیز بجز سندیکای زرد طرفدار دولت و شورای اسلامی مجیزگوی جمهوری اسلامی نصیب کارگران نخواهد شد.

اگر میخواهیم شورا و سندیکای واقعی داشته باشیم و دولت را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند، راهش این است که خودمان رأساً دست بکار ایجاد شورا و سندیکا بشویم و به دولت و کارفرما و وزارت کار هم بفهمانیم که کارگران متحد، کارگران همبسته، توده‌های کارگران کارخانه، این شورا و سندیکای شورا و سندیکای خودشان میدانند، یکپارچه از آن حمایت میکنند و اجازه نمیدهند مویی از سر نمایندگان و رهبران آن کم شود. اینجا هم این نیروی اتحاد و همبستگی خود کارگران است که میتواند دولت را به تسلیم وادارد.

نتیجه هر نوع دخالت دولت در تشکیل شوراها و سندیکاها از پیش معلوم است. مگر بارها ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم که به نام شورا، جاسوسان حزب الهی را به ما تحمیل کرده‌اند؟ مگر ندیده‌ایم و

تجربه نکرده ایم که نمایندگان واقعی ما را نپذیرفته اند و یا حتی دستگیر و اخراج کرده اند؟ مگر ندیده ایم که حضرات وزارت کار همواره "صلاحیت" کارگران کمونیست و انقلابی را رد کرده اند و جلوی انتخاب شدن آنها را با هزار تقلب و دوز و کلک گرفته اند؟ آیا قرار است وضع به همین ترتیب بماند و این تجارب تکرار شود؟ ممکن است کسی بگوید "این کار، یعنی دعوت دولت به دخالت در تشکیل تشکلهای کارگری از روی ناچاری است. آخر دولت در مقابل کارگران دست بالا دارد". البته بدون شک این هم یک عامل مؤثر در طرح این مطالبه نادرست است. اما ذهنیت "قانون طلب" و سندیکالیستی بخشی از کارگران نیز نقش مهمی در این مساله دارد. کافی است تجربه کارگران چاپ تهران را بیاد بیاوریم. رفقای کارگر چاپ تهران پس از قیام، یعنی وقتی که کارگران کاملاً دست بالا را داشتند، تصمیم گرفتند سندیکای دوران شاه را منحل کنند و سندیکای جدید تشکیل بدهند. نمایندگان سندیکای قبلی مدعی شدند که مدت "قانونی" نمایندگی آنها تمام نشده و تا مرجع قانونی نباشد که دفاتر و اموال و پول سندیکا را تحویل بگیرد، و تا هیات مدیره جدید "قانوناً" مشخص نشده باشد، کنار نخواهند رفت. جالب است!

در شرایطی که شاه و قوانین و کل دستگاه قانون گذارش از دست کارگران مسلح فراری بودند، نماینده سندیکای سلطنتی قانونی بودن خودش را به رخ میکشد! اما جالبتر و مایه تاسف این است که کارگران پیشرو چاپ هم به این استدلال تسلیم شدند. آنها سه ماه هر روز جلسه کردند تا تدارک انتخابات ببینند، در روزنامه ها اطلاعیه انتخابات چاپ کردند و از وزارت کار جمهوری اسلامی دعوت کردند که در انتخابات شرکت کند و بر آن نظارت کند. حضرات نمایندگان "قانونی" هم در روز انتخابات مدعی شدند که خود آنها باید بر انتخابات نظارت کنند، زیرا مطابق "قانون" انتخابات را هیات مدیره سابق برگزار میکند. نتیجه چه شد؟ هیچ، آنها حرف خود را پیش بردند و مجدداً هر سه نفرشان دوباره از صندوق رای سر درآوردند. کارگرانی که مسلحانه قیام کرده بودند در برابر توهمات قانون طلبانه خود و تلاش خود برای راضی نگه داشتن وزارت کار زانو زدند و عقب نشستند. از اینگونه تجارب باید درس گرفت!

ما کمونیستها خواهان استقلال طبقه کارگر در مبارزه ایم. ما کمونیست ها خواهان آنیم که طبقه کارگر با اتکاء به خود و نیروی مستقل خود برای دست یافتن به خواسته های

طبقه اش متشکل شود و مبارزه کند. ما کمونیستها میگوئیم، کارگران! تشکیل شورا و سندیکا کار خود شماست و نیازی به اجازه دولت و کارفرما و نظارت وزارت کار ندارد. ما میگوئیم، اگر همبسته و متحد از تشکیلات خود دفاع کنید، اگر خودتان اول تشکل خود، شورای خود و سندیکای خود را ایجاد کنید و به رسمیت بشناسید و در آن چون تن واحد عمل کنید، آنگاه و تنها آنگاه خواهید توانست رسمیت آن را به دولت، به هر دولتی، تحمیل کنید. ما میگوئیم، شورا و سندیکایی که دولت برای شما تشکیل دهد، حتی اگر راضی به این کار شود، شورا و سندیکای کارگری نخواهد بود. یک خیمه شب بازی سندیکایی خواهد بود که عروسک های آن را به شکل کارگران ساخته اند. شورای اسلامی و سندیکای زرد دولتی نتیجه چنین روشی است. ما میگوئیم، کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست بکار تشکیل شوراها و واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را به عنوان عالیترین ارگان تصمیم گیری کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کارفرما و وزارت کار قرار دهند. مجمع عمومی رسمی و منظم اولین رکن شورای

واقعی است. ما میگوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراها و سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده اند به رسمیت بشناسد. ما کمونیستها میگوئیم طبقه کارگر تنها به نیروی خود آزاد میشود. کارگران باید در تشکلهای مستقل خود و در راس همه در حزب سیاسی خود، در حزب کمونیست، متحد و متشکل شوند و مبارزه انقلابی خود را برای برچیدن کل نظام سرمایه داری شدت بخشند. هر اصلاح جزئی و هر بهبود کوچک در اوضاع کارگران نتیجه جانبی این مبارزه انقلابی خواهد بود. کارگران هر گاه از مبارزه انقلابی دست بکشند، از اصلاحات و بهبود نسبی اوضاع هم بی نصیب خواهند ماند. کارگران! تشکیل شوراها و تشکلهای کارگری امر خود شماست. اینها را از دولت تقاضا نکنید و منتظر اجازه و نظارت دولت نشوید. بر عکس، اعلام کنید که دولت حق هیچگونه دخالتی در این امر ندارد و باید تشکلهای توده ای کارگران را بی هیچ قید و شرط به رسمیت بشناسد. مبارزه مستقل و اتکاء به نیروی توده های کارگر تنها راه پیروزی است. اولین بار در نشریه کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست



کتاب کردستان، دو جنبش، دو فرهنگ اثر محمد فتاحی منتشر شد

کتاب کردستان، دو جنبش، دو فرهنگ اثر محمد فتاحی منتشر شد. کتابی با ارزش و با ماتریالی غنی برای انسجام دادن به جنبش آزادیخواهی و کمونیستی در برابر جنبش ناسیونالیستی است.

فلسفه ناسیونالیسم، فرهنگ، سیاست، ایدئولوژی و عقاید ناسیونالیستی، با فلسفه وجودی انسان عمیقاً در تضاد است. ناسیونالیسم کرد نیز چه بعنوان یک جنبش و چه بعنوان سازمان و احزاب سیاسی، در تمام طول تاریخ موجودیتشان و علیرغم همه سالها تقابل با حکومت های مرکزی، در جبهه ارتجاع بوده و عمیقاً با انسان و سطح توقعش از زندگی مدرن و امروزی بیگانه بوده است. در ۲۵ سال گذشته کردستان ایران برای کمونیستها همواره نبردی بی امان با حکومت ارتجاعی و جنایت کار اسلامی و در عین حال کشمکش و افشاگری و دفاع از انسان و مردم محروم در جامعه زیر نفوذ و سم پاشی جنبش ناسیونالیسم کرد و احزابش بوده است. کار ما کمونیستها سازمان دادن جنبش آزادیخواهی و انسانیت است، سازمان دادن جنبش سوسیالیستی و کمونیستی است که مبنای آن انسان است و دشمن هر گونه تقسیم و تحقیر و سرکوب آنهاست که بر اساس جنسیت، مذهب، رنگ و نژاد صورت میگیرد. جنبش ناسیونالیستی کرد در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و سازمانی و چه به صورت عادات و سنت روزانه آن در میان مردم، عمیقاً ارتجاعی و در مقابل ترقیخواهی زنان و مردان و جوانان بوده است

و کماکان به عنوان یک مانع جدی در برابر آزادیخواهی و برابری طلبی و جنبش رهایی انسان قرار دارد. همه کمونیستها و آزادیخواهان رادیکال و انقلابی را به خواندن این اثر غنی از ادبیات جنبش کمونیستی کارگری، نوشته محمد فتاحی از رهبران حکمتیست، فرا میخوانیم. به هر شکل و شیوه ای که میتوانید این کتاب را تکثیر و در اختیار دیگران قرار دهید. برای دریافت کتاب به سایت www.hekmatist.com یا www.kazewa.com مراجعه کنید.

محمد فتاحی هدف از انتشار کتاب را در مقدمه اینگونه توضیح میدهد.

در کنار مبارزه مدام علیه نظام اسلامی، دو جنبش متفاوت، دو سنت سیاسی متفاوت و دو فرهنگ متفاوت در کردستان در تقابل مدامند.

جنبش ناسیونالیسم یا ملی گرایی توسط احزاب، نهاد ها، مطبوعات، نویسندگان و شخصیتهای هنری و ادبی اش تقلا بی ثمری دارد که نشان دهد که جامعه کردستان عقب افتاده است. تا ثابت کند مردمش به لحاظ سیاسی و فرهنگی عقب اند و سطح توقعشان از زندگی پایین است. از این طریق میخواهد جنبشهای مختلف اجتماعی را نادیده بگیرد،

تا در مقابل مطالبات انسانی، مدرن و ترقیخواهانه آنها مانع ایجاد کند.

چپ جامعه بر عکس، میخواهد جامعه را آنطور که هست نشان دهد؛ جامعه ای اساساً شهری، مدرن و پیچیده با همه مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی ویژه خود در دنیای امروز، با جنبشهای متعدد اجتماعی، و مطالبات مختلف مربوط به این جنبشها.

این کتاب بمتابه بخشی از تقلا چپ، صدای نسل جوان امروز است. میخواهد بگوید آداب و رسوم آبا و اجدادی "کرد" را نمیتوان به نسل نو تجویز کرد. مدرن بودن در میان جوانان در کردستان مد است. زنان را نمیتوان به اسم زن "کرد" اسیر جهالت ناموس، غیرت مردانه، سنتهای "کردانه" و قید و بند های ضد زن در فرهنگ کردی کرد. اسلام و فرهنگ و سنتهایش را نمیتوان به اسم سنی گری حفظ کرد. فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهای عتیق را نمیتوان به اسم فرهنگ "اصیل" کردی به خورد مردم داد. کارگر و مردم زحمتکش یعنی صاحبان اصلی جامعه را نمیشود به اسم "کرد" از تقلا برای رفاه و

آزادی و برابری منع کرد. کتاب حاضر در کنار کوششهای نسل امروز، تقلائی برای کنار نهادن کهنه گی در سیاست، فرهنگ، اخلاقیات، ارزشها و آداب و رسوم است.

فهرست مطالب کتاب:

- رزازی، حماقت در سیاست، ضرر در بازار
- زن در فرهنگ کردی کرد و کردستان، کدام تصویر؟
- من قومیت ندارم، همانطور که ملیت و مذهب ندارم
- حزب دمکرات و قرآش
- حزب دمکرات، هویتی کهنه، آرمانهایی کهنه تر
- سازمان راه کارگر باید از مردم کردستان معذرت بخواهد!
- کردایتی همین است!
- "جنبش نوین فرهنگی" در کردستان، جنبش مقاومت ارتجاع در مقابل آدیخواهی است.
- یوسف پاوه، کردستان آزاد، زن و ملی گرایی
- ما، ناسیونالیسم و حقوق ملل
- در حاشیه انتقادات آقای هاشم رضایی
- جواب کومه له چیست؟

www.kazewa.com



کارگران راهی جز عمل مستقیم ندارند

اسد گلچینی

اقتصاد منتظر این واقعه هستند. این ترس و هراس رژیم از کارگران و تشکل هایشان عیان تر میشود و بروز خارجی و اجتماعی پیدا خواهد کرد، خاتون آباد صدایش به جایی نرسید و در بیابانهای آنجا قال قضیه را کردند و موجب اعتراض هایی جزئی در آنجا و خارج کشور شد. اما حمله به شرکت واحد و مجروح کردن کارگران و تلاش برای زدن گردن و قطع زبان منصور اسانلو از رهبران آنها، آنهم در شهر تهران را نمیتوان و نمیشود پنهان کرد و تا جایی که اخبار این واقعه به مردم محروم و فعالین آنها رسید موجی از تفر و انزجار از رژیم و خانه کارگش را برانگیخت. جنبش کارگری این را ثبت کرده است و در کنار جنایت خاتون آباد میگذارد. این ادامه مبارزه کارگران خاتون آباد است که به تهران رسید و صدای کارگران محروم بهشهری و ایذه ای است که به ایران خودرو در پایتخت رسید و همین اندازه توانست رژیم و مزدوران ش را به وحشت بیندازد.

وضعیت کنونی که طبقه کارگر دارد و روندی که برای سازمانیابی در جنبش کارگری در میان فعالین کارگری هست، نمیتواند متوقف شود. رژیم در خاتون آباد خود مستقیم به کارگران حمله کرد و آنها را کشتار کرد و در جلسه سندیکای شرکت واحد و در شهر تهران بوسیله خانه کارگر و شوراهای اسلامی. و فردا و در شرایط دیگری با اسم و رسم دیگری. مساله اصلی اما حرکتی است که در میان کارگران راه افتاده است. رودرویی است که بین طبقه کارگر و رژیم دارد شکل میگیرد. کشمکش و رو در رویی متشکل و متکی بر تشکل های کارگری که قادر به پیشروی طبقه کارگر برای زندگی انسانی، متمدن و مرفه در جامعه خواهد شد. و این دورنمایی است که رژیم و سرمایه داران میبینند و خانه کارگر و شوراهای اسلامی شان این را میدانند. میدانند بعد از راه افتادن سندیکای شرکت واحد به سرعت مراکز کارگری جان تازه ای میگیرند و میدانند همه مراکز کارگری و همه مراکز کلیدی و حیاتی در

اجتماعی و چندین مخاطره دیگر را نداشته باشند، قادر به سازمان دادن کارگران در تشکل هایشان خواهند بود. به همین دلیل باید علاوه بر تحمیل نامنی و بیکاری و فقر، سرکوب هم شوند، ترسانده شوند، بیکار و سر به نیست شوند تا دیگران جرات وارد شدن به این حریم "مخاطره آمیز" را نداشته باشند. اما کارگران شرکت واحد تهران برای دفاع از خود و برای پیشبرد مبارزه شان برگ زرینی از تلاش و دفاع از موجودیتشان را ثبت کردند. آنها نباید تنها گذاشته شوند و این با ادامه این تلاش در مراکز دیگر کار ممکن است. جمهوری جنایت و مزدوران کثیف و قلدر خانه کارگری باید مورد بیشترین اعتراض قرارگیرند خانه کارگر در ادامه سرایشی اش به این عنتر بازی ها نیازمند است. این جنایت باید به گردنشان آویزان شود. واقعیت این است که این نوع وحشیگری ها هر چند برای دور کردن کارگران و ترس از فعالیت متشکل است و ممکن است تاثیرات کوتاه مدت هم داشته باشد اما در

مبارزه متحد و قدرتمند کارگری در شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و احیای سندیکای شرکت، رژیم و مزدورانش به وحشت انداخت. به جلسه شان حمله کردند آنها را مضروب کردند و خواستند به همه مراکز کار نشان دهند که کارگر و فعالینش به این "حریم ممنوعه" نباید برود. وحشت از آزادیخواهی، از عدالت و برابری خواهی و از قدرتمند شدن کارگران با همین تک جرعه های فعالیت برای ادامه مبارزه متکی بر تشکل عیان شد. مدتی پیشتر نیز ۲ تن از کارگران ایران خودرو دستگیر شدند و ۴ تن از کارگران خباز در بوکان را مورد ضرب و شتم قرار دادند. اینها میدانند که کارگران متشکل در برابر شرایط بردگی که به آنها تحمیل شده است، در برابر فقر و بیکاری و نامنی و اعتیاد و فحشا قادر به دفاع از خود و محرومان خواهند بود. اینها میدانند کارگران فعال در هر کارگاه و کارخانه و شرکتی چنانچه ترس از دست دادن کار و محرومیت از زندگی

برگزار شد. وجود گروه های متشکل از فعالین کارگری، سیاسی و دانشجویی که نظرات مختلفی را نمایندگی میکنند موجب فعالیت گسترده علنی، تعطیلی مراکز کار و داشتن مراسم در این روز و یا به مناسبت این روز بود. اول ماه مه امسال نقطه عطفی در فعالیت اجتماعی و توده ای فعالین سوسیالیست بود و این شاید بزرگترین دستاوردی است که نصیب جنبش کارگری و هر فعال کارگری شد که دنبال متحد کردن هم طبقه ای هایش است. شبکه ای بسیار گسترده تر از کارگران و فعالین کارگری در اول ماه مه سرنوشت شدند و این دستاورد مهمی است که حفظ و گسترش آن به عهده رهبران امروز جنبش کارگری است. اول ماه مه در عین حال نقطه شروع دیگری برای ابراز قدرت متشکل طبقه کارگر میتواند باشد که کار هماهنگ و متحدانه همه فعالین جنبش کارگری و گروه ها و کمیته های متشکل در به سرانجام رساندن تلاشی موفق و تاریخی در راه ایجاد تشکل های کارگری در میان کارگران و در مراکز کار برای ایجاد تشکل های کارگری است. فعالیتهای همه جانبه برای ایجاد تشکل های کارگری در مراکز کار با هر اسم و نشانی میتواند نقطه اشتراک هر گروه با هر عقیده و نظری در جنبش

رساند. قانون را زور و نیرو میتواند تغییر بدهد. هر کجا قدرت اتحاد کارگران را داشته باشیم، در هر شهر و محله ای نفوذ و تشکیلات بسیج کننده مدم مبارز را داشته باشیم قادر به اجرای قانون های خود خواهیم شد و قانونهای جاری باطل میشوند. بر پا کردن تشکل و ادامه کاری آن تنها و تنها با نیروی متحد شده کارگران ممکن است. بیرون انداختن شورای اسلامی و عملاً برپایی سندیکا در شرکت واحد یک گام مهم در این راستا بود که صرفاً با تاکید بر خواست کارگران برای ادامه فعالیت سندیکا میتوان آن را سرپا نگاه داشت و به یک نقطه اتکا در جنبش کارگری تبدیل شود. این تجربه ای مهم و ارزنده در ادامه فعالیت کارگران و رهبران کارگری برای ایجاد تشکل هایشان شد.

اول ماه مه ۸۴ و فعالین دست اندرکار تشکل

اول ماه ۸۴ بیش از همه سالهای گذشته و با همه فراز و نشیبی که از سر گذرانده است، نورافکنی به موجودیت اجتماعی طبقه کارگر و اعتراض بود و با این گره خورد. با همه محدودیت های رژیم برای کارگران و فعالین آنها اول ماه مه امسال در ابعادی به مراتب گسترده تر و در اشکالی متنوعی

به برپایی تشکل مورد نظر مبادرت کرد. کارگران، فعالین و رهبران آنها در شرکت واحد دارای سابقه مبارزه ای طولانی چه در اعتراض و سازماندهی اعتراض و چه برای برپا کردن سندیکایشان هستند. فعالیت های قابل توجه فعالین و کارگران شرکت نقش قابل توجهی در روند فعالیت ها برای ایجاد تشکل های کارگران و ایجاد همبستگی در میان کارگران داشته اند. شرکت واحد در چنین فضایی فعالیت برای روز جهانی کارگر، توانستند تصمیم خود برای ایجاد سندیکایشان را عملی کنند. حمله اخیر برای جلوگیری و برچیدن سندیکای کارگران شرکت واحد اگر هم قادر به توقف این فعالیتها شود، در گام اول عملاً مهر باطل بر شورای اسلامی کوئید و اعلام غیر قانونی سندیکا نیز عملاً بیهودگی و پوچی گشتن در لابلای قانون رژیم برای قانونی کردن تشکل در ایران را ضعیف کرد و نشان داد که این کماکان توهم بزرگی است. و ضربه ای جدی هم بر توهم و باور به این بود که میتوان از وزارت کار خواست که رفع موانع کند تا کارگران تشکل هایشان را بزنند. این در جمهوری اسلامی محال بوده و همچنان هست. این را همین ماجرای حمله به سندیکای کارگران شرکت واحد باز هم به اثبات

عمل مستقیم راه حل است

از نظر رژیم تحمل کارگران معترض و حتی تحمل تک اعتراضات و اعتصابات هم ممکن است اما تا جایی که به سازمان و تشکل در واحد های تولیدی تبدیل نشود. این از جمله پیامهای رژیم و مزدوران خانه کارگرش به کارگران شرکت واحد بود که در صدد برپا کردن مجدد سندیکایشان شدند. شرکت واحد با تصمیم شجاعانه خود عملاً مهر باطلی بر شوراهای اسلامی کوئیدند. شوراهای اسلامی و خانه کارگیشان هم که تعطیلی دکان شان در معرض خطر جدی قرار گرفت به جلسه سندیکای شرکت حمله کردند و جنایت دیگری بر پرونده خود و حکومتشان افزودند. مبارزه کارگران شرکت واحد که دارای سابقه برای داشتن سندیکای خود هم هستند دارای ۳ مشخصه اصلی است

- ۱_ حوصله کارگران بسر آمده است و عملاً تشکیلاتهای رژیمی خانه کارگر و شوراهای اسلامی را بیرون میاندازند
- ۲_ این ناشی از شرایط سراسر محرومی است که به کارگران تحمیل کرده اند و راه حل را تنها در متشکل شدن میبینند
- ۳_ و بالاخره نشان از اینکه میتوان و باید هر جا قدرت اتحاد لازم را داشت

تلویزیون پرتو

هر روز ساعت ۸ تا ۹ شب به
وقت تهران (۸,۳۰ - ۹,۳۰) لس
آنجلس (۵,۳۰ - ۶,۳۰ اروپای مرکزی) از
شبکه کانال یک برنامه پخش
میکند

تلویزیون پرتوروی سایت هم
قابل مشاهده است
www.hekmatist.com/parto/
دبیر: آذر مدرسی

نشریه کمونیست

جمعه ها منتشر میشود
سردبیر اعظم کم
گویان



www.hekmat.cc
Mailbox.hekmat@gmail.com

سردبیر کورش مدرسی

رهایی زن سردبیر مهنوش
موسوی
اکتبر سردبیر عبدالله شریفی
جوانان حکمتیست سردبیر
فواد عبدالمهی
بی خدایان سردبیر اعظم کم
گویان
پاسخ
کازیوه
سرئیر محمد فتاحی

بولتن کارگری

نشریه ای برای جنبش
کارگری

سه شنبه ها به سردبیری
محمود قزوینی منتشر میشود

ادرس تماس:
www.boltan@gmail.com
m

به این مشغول کند) و
آنارکوسندیکالیستی و
ضدیت با احزاب، و
علیرغم اینکه هر دو این
کمیته ها دارای گرایشات
ناهمگونی در خود هستند
که در نمایندگان،
سخنگویان و فعالین اصلی
آنها نمایندگی شده و در
فعالتهای تاکتونی هم خود
را نشان داده است، میتوان
قادر به حفظ فعالیت این
کمیته ها و ادامه قدرتمند
آنها با تکیه بر همه
دستاوردهایی شد که کمیته
پیگیری ایجاد و اول ماه
مه نصیب جنبش کارگری
و فعالینش کرده است.
اول ماه مه و
دستاوردهایش از این لحاظ
هم میتواند با سالهای
گذشته متفاوت باشد.
فعالتهای این کمیته ها و
گروه های مشابه بدیهی
است که باید تقویت شود تا
قادر به ایفای این نقش در
سازماندهی اعتراضات
کارگران، بر پا کردن
تشکل ها، و حفظ آنها
باشند. جنبش کارگری در
این مقطع از رهایی از
پر اکندگی چهار چومی به
فعالیت رهبران و فعالینش
چشم دوخته است. بدیهی
است که فعالین کمونیست
بیشترین احساس مسولیت
را در حفظ و گسترش
فعالیتها و موجودیت
سازمانی تاکتونی در
جنبش کارگری دارند.

کارگری باشد، غالب
کردن افق ها و خط مشی
های مختلف بر این تشکل
ها امر دیگری است که
بستگی به فعال بودن و
حضور در هر تشکل را
دارد و چنانچه این ۲
موضوع از هم تفکیک
شوند فعالین و رهبران در
جنبش کارگری قادر به
گرد آوری و بکار گیری
همه نیرو و توانی هستند
که در اول ماه مه به
حرکت در آمد در غیر این
صورت این روند قطع
میشود. تاکیدات مختلف و
فعالتهای گوناگون برای
ایجاد سندیکاها، مجامع
عمومی و شورا و یا
اتحادیه ها نمیتواند مانع از
همکاری های همه جانبه
میان فعالین رادیکال در
جنبش کارگری بشود.
مشخصا فعالیت های کمیته
پیگیری در چند ماه گذشته
و اخیرا تشکیل کمیته
هماهنگی، علیرغم وجود
گرایشات سندیکالیستی
(منظور فعالیت برای
تشکیل سندیکا و اتحادیه
نیست، منظور دقیقا
چهارچوب سنت و نظرات
سندیکالیستی و رفرمیستی
است که مثلا هیات موسس
سندیکا های ایران آنرا
بروشنی نمایندگی میکند و
میخواهد از راه "تسخیر"
مجلس رژیم اسلامی و
تغییر قانون هایی به نفع
کارگران اهدافش را پیش
برد و لابلائی برگ های
قانون کار رژیم را مایل
است تا آخرین رمقی که
در آن میبندد دنبال کند و
آخر سر هم باز هم ناامید و
در مانده یک نسل دیگر را

agolchini@yahoo.com

تعیین حزبی و تعیین سیاسی (و اجتماعی) فعالین کمونیست

بهمن بهار

این مقاله مستقیماً در رابطه با مشکلات و نوع فعالیت کادرها و سمپات های حزب در ایران نوشته می شود و بدیهی است که در مورد فعالیت اعضای حزب در خارج از ایران با همین فرم ممکن است دارای کاربرد نباشد. برای آغاز بحث باید اشاره کرد هر نوع سازماندهی، تشکیلات و فعالیت با توجه به هدف و برنامه یک حزب قابل تعریف است، مثلاً فعالیت مسلحانه و چریکی مشخصاً سکتاریسم، دقت در عمل، تنظیم قرار ملاقات در حد دقیقه و... را در سازمان های چریکی بازتولید می کند و به طور اصولی هر پراتیکی فرم سازمانی خود را نیز به همراه دارد. حکمت در سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی به یکی از نقاط ضعف چپ سنتی می پردازد و آن نداشتن برنامه است، برنامه پلی است بین تئوری و پراتیک، اما چپ خلقی ایران به علل مختلفی که حکمت در آن مقاله به آن اشاره می کند، ناتوان از درک این مسئله است و مشخصاً یکی از نقاط ضعف آن عدم سازماندهی و نداشتن برنامه ای برای عمل است، انشعاب هایی بدون داشتن ریشه های

اساسی که گاه مشخص نمی کرد، چرا این سازمان های مختلف و بدون پراتیک با هم کار نمی کنند. اما اکنون جنبش کمونیسم کارگری و مشخصاً حزب ما در مرحله حساس و خاصی از تاریخ ایران و جنبش کمونیسم کارگری قرار گرفته است. بعد از خفقان دهه ۶۰ در ایران بار دیگر توازن قوا به گونه ای چرخش داشته که جنبش طبقه کارگر در حال سازماندهی مجدد خود و دادن رهبران جدیدی به جامعه است و فعالین کمونیست می توانند به صورت علنی فعالیت کنند و مشخصاً می توان گفت که نزدیک یکی از بزنگاه های تاریخی و دوران تلاطم و تعیین سرنوشت جامعه قرار داریم و همین مسئله لزوم کار کمونیستی هر چه قویتر و بالا رفتن آگاهی و بینش سیاسی در بین فعالین را لازم می کند. باید یادآوری کرد که به موازات نزدیکی تلاطم انقلابی و دورانی که بار دیگر جامعه در آستانه تعیین سرنوشت قرار می گیرد، سرکوب، ترور و... نیز ممکن است تشدید گردد و هر لحظه جمهوری اسلامی و یا دیگر جریانات راست

جامعه دست به حمله جهت از بین بردن فعالین چپ و کمونیست بزنند. در همین راستا حزب ما با اختلافات اساسی با چپ گذشته در ایران و تئوری های "حزب و قدرت سیاسی" و... نمی تواند از هیچکدام از الگوهای گذشته (که البته جواب هم نداده است)، استفاده کند. طرح خروج یک حزب کمونیست از حالت یک فرقه به یک حزب اجتماعی و خطاب قرار دادن جامعه را ما مطرح کرده ایم و اکنون با توجه به اینکه قدرت و ضعف جنبش کمونیستی در هر دوره از تاریخ به پراتیک فعالین زنده جنبش در آن دوره بر می گردد، اکنون فعالین کمونیست و مشخصاً حکمتیست (که باید دارای بینش قویتری از جامعه و معضلات پیش رو باشند) باید دوره ای جدید از کار با برنامه را شروع کنند. یک حزب چپ از نظر رسانه ها یا پول و یا قدرت نظامی شاید نتواند با احزاب راست جامعه رقابت کند (که البته علت این مسئله به پایگاه طبقاتی این احزاب و انحصار ثروت و قدرت جامعه در دست بورژوازی است و نه چیز دیگر) ولی دو تمایز اساسی نقطه قوت

یک حزب کمونیست است، یکی از آن دو تضاد واقعاً موجود در سرمایه داری است که سرمایه داری را با بحران های پی در پی مواجه می کند و سرمایه داری از آن گریزی ندارد و شناخت درستی که یک حزب کمونیست بر پایه این مسئله می تواند از تضاد های و شکاف های طبقاتی یک جامعه داشته باشد و بنا بر آن جنبش های اجتماعی نیرومند در صحنه را بشناسد و روی جذب آنها کار کند و جهت گیری های طبقاتی اجتماعی و سمت و سوی احزاب سیاسی شان را پیش بینی کند و دوم جنبش کمونیستی واقعاً موجود در جامعه که با مبارزه روزمره و پی گیری طیف وسیعی از رهبران اجتماعی و توده های ناراضی را در اختیار حزب قرار می دهد تا "اقلیت فعال" زمینه های عینی خود را بیابد.

تصویر فعالین کمونیست در جامعه

فعالین کمونیست در تصویری که از خود به جامعه می دهند، مشخصاً به عنوان انسانی هایی در همه عرصه ها و هر جا که حقی از انسانی ضایع

می شود حضور دارند و به عنوان رهبران علنی همه جنبش های اعتراضی و مترقی به وضع موجود ، از اعتراضات صنفی در دانشگاه گرفته تا آکسیون های ضد اعدام و ... شناخته شوند .

برش فعالین کمونیست مشخصاً در دادن تحلیل روشن از مشکلات مردم و دادن راه حل و برنامه برای برون رفت از شرایط حاصل از سرمایه داری است . باید مشخصاً رو به جامعه قرار گرفت و خطاب به جامعه صحبت کرد و برای جنبش های اجتماعی مختلف راه حل و راه برون رفت را نشان داد ، باید جلوی شخصیت سازی بورژوازی ایستاد ، ملی مذهبی ها ، سلطنت طلبان و اصلاح طلبان مشخصاً برای جامعه راه حلی ندارند ، هیچ کدام برنامه اقتصادی دیگری غیر از برنامه فعلی رژیم ندارند ، و حالا از این موقعیت که احزاب راست جامعه حرفی برای گفتن ندارند ، باید برای آوردن شخصیت ها و احزاب خود به صحنه تلاش کنیم .

باید مشخصاً اشاره کرد که در این شرایط فعالین باید در جهت ایجاد شبکه اقلیت فعال تلاش کنند ، شبکه اقلیت فعال به معنای شبکه ای از فعالین اجتماعی کمونیست که هر کدام با مشخصه خاصی در جامعه خود تداعی می شوند (مانند یک فعال ضد اعدام یا فعال حقوق زنان یا فعال سیاسی) با

یکدیگر در یک ارتباط ارگانیک قرار گیرند به گونه ای که پشتوانه ی اجتماعی و یا محلی تک تک این افراد به بدنه اجتماعی این شبکه تبدیل گردد ، و این قدرت لازم برای پلاریزه کردن فضا ، قیام در شرایط انقلابی و . را برای تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست پیشتاز آماده می کند .

در ادامه بحث برای انضمامی کردن آن ، دو نکته در مورد "آزیتاسیون" و "ورود به عرصه های عمومی" را به صورت انتقادی و خطاب به کادر ها و سمپات های حزب صحبت می کنیم . در شماره های بعدی به ادامه بحث و انضمامی کردن آن ادامه خواهیم داد .

آزیتاسیون

خصوصیات یک بحث آزیتاسیونی خوب چیست ؟ متأسفانه بسیاری از رفقا تعریفی که از آزیتاسیون در ذهن دارند در حد فحش دادن و حمله مستقیم به رژیم است و خارج از استدلال خود را محق و تنها نیروی حاضر در صحنه دانستن .

بنا بر تعریف فوق تمام راننده تاکسی ها ، بقال ها و ... را احتمالاً باید جز آزیتاتور های حزب قلمداد کرد!!! اما مسئله بر سر این است که جمهوری اسلامی نه از این آزیتاتور ها می ترسد و نه این سبک تبلیغ منجر به جذب

حتی یک نفر می شود . مسئله این است که نارضایتی و جنبش سرنگونی وجود دارد ، رقابت بر سر تبیین خواست های مردم و پشت سر آوردن این جنبش در پشت حزب است ، همه ناراضی هستند ، بیان این نارضایتی هنری نیست ، بلکه یک بحث آزیتاسیونی خوب باید این خواسته ها را به واضح ترین شکل بیان کند (به گونه ای که هر انسان عادی نیز بگوید: این خواسته های من است) و بتواند در قالب برنامه های حزب و با یک افق سوسیالیستی به آنها جواب دهد .

تبیین درست خواسته های مردم و ارائه آلترناتیو ، یا برنامه و راه حل برای آنها از مشخصات یک بحث آزیتاسیونی خوب می باشد .

ورود به عرصه عمومی
کمونیسم یک جنبش اجتماعی است ، نه مذهب و آئین جدید !!! فعالین کمونیست خود هیچ گاه نباید با حزب همچون سکت و فرقه برخورد کنند و باید دارای این توانایی باشند که مواضع حزب را بدون ارجاع به نشریات و لیدر حزب تبیین کنند .

رفقای زیادی به این مسئله توجه ندارند که این منجر به چند مشکل اساسی می شود :

۱- عدم ارتباط با طبقه کارگر یا به صورت کلی تر مردم یا آن حوزه ای که در آن فعال کمونیست زندگی می کند . کمونیست

ها باید دارای این توانایی باشند که اهداف خود را به واضح ترین زبان و قابل فهم ترین حالت برای اطرافیان خود بیان کنند . همه اصطلاحات مارکسیستی قابل ترجمه و توضیح می باشند و حزب و مارکسیسم باید با پراتیک اجتماعی این فعالین تداعی شود . به طور مثال رفقای که در دانشگاه فعالیت می کنند ، باید نسبت به فلسفه های جدید از پست مدرن تا دیگر مباحث تئوریک تسلط داشته باشند و توانایی ارتباط با قشر های روشنفکری را نیز داشته باشند ، تا بتوانند هژمونی (تسلط) فکری خود را بر فضا حاکم کنند .

۲- صف کشی ها و فرقه بازی های بی مورد . بعضی از رفقای حزبی به علت نداشتن سواد تئوریک کافی و این که تنها توانایی فاکت آوردن از نشریات حزب را دارند ، قادر به توجیه و ارتباط برقرار کردن با بقیه چپ ها یا دیگر فعالین جنبش های اجتماعی نیستند

این رفقا در مباحث در کمال ناباوری سریعاً پشت حکمت یا کوروش مدرسی پناه می گیرند ، و بحث تئوریک را تبدیل به یک جنگ خاله زنی می کنند . به این رفقا باید خاطر نشان کرد کلیه مباحث حتی مباحث مارکس را نیز می توان با استدلال پیش برد ، ولی لازمه این کار تقویت بنیه فکری و تئوریک است و بسیاری از صف بندی ها و مشکلات را می توان با اندکی قدرت تبیین حل کرد . این بحث در شماره آینده ادامه دارد .

ادبیات زندان

ادبیات سرکوب یا ضدسرکوب

نسرین پرواز



اخیرا چهار جلد کتاب توسط آقای ایرج مصداقی زندانی مجاهد منتشر شده است که در رابطه با دوران زندان ایشان و "نقد" دیگر ادبیات زندان می‌باشد. ایشان در کتابشان منکر صحت اطلاعات موجود در کتابهای اکثر زندانیان سیاسی شده و به ترور شخصیت نویسندگان آنها دست زده‌اند. کتاب آقای مصداقی و بعضی از نقدهایی که روی کتاب ایشان شد و پاسخ‌هایی که ایشان به نقدهای کتابشان دادند مملو از توهین، تحقیر، فحاشی، محاکمه، بازجویی، تنفر و در یک کلام ترور شخصیت هستند! شاید شما خواننده این سطور هم با این نوشته‌ها روبرو شده‌اید و با خواندن آنها به چرایی این انزجارنامه‌ها فکر کرده‌اید. از لفظ انزجارنامه تعجب نکنید، در طی این نوشته متوجه خواهید شد که اینها نه تنها نقد و بررسی نیستند بلکه تنها انزجارنامه‌هایی هستند که در زندان، زندانی را برایش تحت فشار قرار می‌دادند. انزجارنامه‌هایی که در دنیای آزاد و باز سیاسی و دور از زندان و اختناق رژیم نوشته می‌شوند. در این نوشته من

سعی دارم این پدیده را تا حدی باز کنم، به این امید که ادبیات زندان در همین نقطه سرکوب بایستد و از این به بعد ادبیاتی ضدسرکوب باشد. در اینجا لازم می‌دانم اشاره کنم که کتاب آقای مصداقی پر از تناقض و اشتباه است و بعضی از زندانیان سابق سعی کرده‌اند این اشکالات را نشان دهند. قصد من در این نوشته پرداختن به اشکالات عمدی و سهوی در کتاب ایشان نیست، بلکه تنها پرداختن به بخشی از اهداف آقای مقصدی در چاپ کتابش یعنی ترور شخصیت زندانیان سابق است. ایشان زندانی سابق بخصوص کسی را که علیه سازمان مجاهدین نوشته است ترور می‌کند تا از سازمان مجاهدین اعاده حیثیت کند. در این رابطه هم احتیاجی نیست که به تمام ترورهای ایشان اشاره کنم چرا که قصدم باز کردن ماهیت ترور شخصیت است، نه دفاع از شخصیت‌هایی که ایشان سعی در ترورشان دارند. چرا که افرادی که سالها در زندان زیر فشار رژیم بودند و شخصیتشان ترور نشد، حالا با یک کتاب سازمان مجاهدین و

یا نوشته این و آن ترور خواهند شد. کتاب آقای مصداقی و نقدهایی که روی آن شده و پاسخهای ایشان به ناقدان کتابش مملو از تنفر و تفریط است. مملو از قضاوت و محاکمه و بازجویی زندانیان سابق توسط یکدیگر است! انگار نویسنده سعی دارد فشاری را که سالها بر او آمده بیرون بریزد. و از آنجا که این فشار و یا سرکوب تحقیر و توهین بوده است، نویسنده به تحقیر و توهین دیگران می‌پردازد. در این حالت است که نوشتن بعنوان ضرورتی روحی روانی تنها با به لجن کشیدن دیگران تامین می‌شود. این تحقیر دیگران یعنی نفی دیگران به نویسنده هويت می‌دهد. در واقع نویسنده نه در بحث اقماعی بلکه در نفی دیگران و آن هم نه نفی سیاست دیگران بلکه با ترور شخصیت دیگران خودش را می‌یابد و خودش را عرضه می‌کند. برای طرح شدن، برای برجسته شدن، نفی و تحقیر دیگران ضرورتی می‌شود که برای تامین آن حتی به دروغ بافی دست زده می‌شود. چرا که نیاز به طرح شدن، نیاز به داشتن

حقوق فردی سالها در او سرکوب شده است و حالا دست به هر کاری می‌زند که آن نیازها را تامین کند. و این در همان مسیری صورت می‌گیرد که قرار است خشمی که در نتیجه سرکوب در زندانی سابق جمع شده است بر سر زندانی سابق دیگری که هم خط نیست ریخته شود! این خشم نگاری و تفریط را با چاپ کتاب مصداقی، مجاهد زندانی سابق اوج گرفته است! مصداقی اطلاعات زندان خود را همچون مجاهدی صدیق محور می‌داند و گفته‌های دیگران را اگر با دیده‌های خودش تناقض داشته باشند نفی می‌کند. به اسم داستان پردازی و رویا دیدن و غیره نویسندگان دیگر را دروغگو می‌نامد. او که همه زندان و جنایات رژیم را از زاویه سلول و بندی که در آن بوده بررسی می‌کند، هرآنچه را که خود دیده قبول دارد. متأسفانه افرادی مثل آقای مصداقی متوجه نیستند که اشکال بیشتر از آنکه به خاطر نویسی زندان و یا نویسندگان این خاطرات برگردد، به تنگ‌نظری خودشان برمی‌گردد. و عدم درکشان از این واقعیت که هر یک از

افراد شاهد یک صحنه، تعریف متفاوتی از آن صحنه خواهند داشت! چه رسد به کسانی که بندهایشان بخاطر جنسیتشان و یا بخاطر موضع‌گیری سیاسی‌شان متفاوت بوده است! و آسان‌ترین و کودکانه‌ترین برخورد این است که کسی فکر کند تنها خودش واقعیت را دیده و بازگو کرده و بقیه دروغ می‌گویند. مصداقی مدعی است که همه حقیقت در مشت اوست! و این بزرگترین دروغی است که او مدعی آن است. طرز نگاه ایشان به زندانیان و زندان، نگاه یک مجاهد ایدیولوژیک است. در ذهن آن مجاهد، هر کس که مثل او فکر نمی‌کند و هر کس که مثل او واقعیت را نمی‌بیند، کافر، دروغگو و از هواداران "رژیم دجال خمینی" است و سزاوار ترور و اعدام. اینجاست که اگر توان اعدام و ترور فیزیکی مخالف سیاسی نیست، حداقل میشود ترور شخصیتش کرد.

جالب این است که این نفی‌ها و تحقیر دیگران به اسم نقد صورت می‌گیرد! حال آنکه اگر منظور از نقد، نقد سیاسی باشد، هیچ یک از اینها نقد و بررسی سیاسی نیستند. بلکه در یک کلام ترور شخصیت هستند. ترور شخصیت توسط انسانهایی که بخاطر سالها در زندان بودن و زندگی در شرایط سرکوب سیاسی و اجتماعی،

شخصیتشان ترور شده است. حال از آنجا که قادر نیستند با رژیم یعنی آنکه شخصیت آنها را ترور کرده مبارزه کنند، از هر که به دستشان برسد انتقام می‌گیرند! بخصوص از کسی که سیاست‌شان را نقد کرده است. علیه چنین آدمی می‌نویسند و در دنیای امروزی هم به اندازه کافی سایت دل مشغول بی‌پرنسیب وجود دارد که این نوع نوشته‌ها را چاپ کنند.

ترور شخصیت یک نوع تخلیه فشار است. آدمها می‌نویسند و این نوشته‌ها بیشتر از اینکه سیاسی باشند، یک وسیله درمان موقت زخمهای روحی هستند. با نوشتن و خراب کردن دیگران فشاری را که فرد در طول دوران زندان و آن جامعه خفقان زده تجربه کرده به دیگران وارد می‌کند. یعنی فشار عصبی خود را روی کس دیگری که به دلایلی دشمن محسوب می‌شود، خالی می‌کند! مسئله این است که این نوع تخلیه فشار موقتی است و پایدار نیست. برای همین می‌بینیم که نویسنده برای دوره‌ای روحیه‌ای بهتر دارد ولی همچنان در افسردگی بسر می‌برد. حداقل این است که حتی نفرتش هم درمان نمی‌شود. نفرتی که خودش را بیشتر از دشمن خیالی‌اش می‌آزارد! اینها به قول معروف سوراخ دعا را گم کرده‌اند. درمان تنها با مبارزه با رژیم ممکن است حاصل شود نه در

ترور شخصیت مخالفان سیاسی!

درست است که نوشتن روشی برای تخلیه فشار است و یکی از راههای زخم‌های روحی است، ولی چه نوع نوشتنی؟ وقتی به ادبیات اخیر زندان مثل آقای مصداقی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که نویسنده همه را می‌کوبد. نوشتنی که در آن فرد به مخالف سیاسی می‌تازد نمی‌تواند راه درمان باشد. این نوع نوشتن مثل دست و پا زدن در گرداب و یا گنداب به امید غرق نشدن است! اگر دیگران هم ندانند که دروغ نوشته، صحنه‌سازی کرده و غیره، نویسنده خودش می‌داند چه دارد می‌کند! برای همین این نوشته‌ها هیچ کمکی به این افراد نمی‌کنند و چه بسا که به اضطراب آنها نیز بیفزایند. چرا که فرد می‌داند که بعضی‌ها واقفند که دروغ نوشته است و ممکن است لب بگشایند. در واقع می‌توان گفت که ترور شخصیت برخلاف نگاشتن که تاثیر درمانی دارد تاثیر معکوس روی نویسنده دارد. مثل ترور انسان که ترور کننده با ترور دیگری معمولاً جانش را از دست می‌دهد، ترور شخصیت نیز یک نوع ترور خود است. برای همین است که اکثر کسانی که ترور شخصیت می‌کنند پشت ماسک‌های مخفی‌کاری پنهان می‌شوند تا مردم چهره واقعی‌شان را نشانند! و در واقع با مخفی کردن چهره خود

سعی در عدم ترور خود می‌کنند.

خواندن ادبیات زندان می‌تواند بسیار آموزنده باشد. کسی که همه را بخواند و دستگیریهایی امروزه را هم دنبال کند، متوجه این واقعیت می‌شود که زندانی سیاسی در خود هیچ معنای انسان دوستی در بر ندارد. منظورم این است که همه زندانیان سیاسی بخاطر مبارزه برای آزادی و برابری انسانها دستگیر نشده‌اند. ادبیات زندان به غیر از آنکه اسنادی برای شناخت جنایات رژیم هستند، به خودی خود دریچه‌هایی برای شناخت نویسندگان آنها و گرایشات سیاسی آنها هستند. دریچه‌ای بتواند جایگاه انسان را و آمل و آرزوهای نویسنده را که دارای درک و شعور سیاسی است بسنجد. و در همین راستا است که خواننده درک خواهد کرد به رغم زندانی سیاسی بودن به معنای این نیست که آن فرد آرمانهایی انسانی را دنبال می‌کند. از اینکه برخی از سران همین رژیم در زمان شاه زندانی سیاسی بودند بگذریم. جگر گوشه‌های همین رژیم را ببینید که الان در زندانند و از زندان نامه می‌دهند و نامه‌هایشان در اینترنت می‌چرخد. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنم که منظورم از اینکه همه زندانیان سیاسی بخاطر فعالیت و یا اندیشه انسان دوستی

دستگیر نشدند، این نیست که پس باید در زندان بمانند. من کلا با پدیده اعدام و زندان مخالفم. ادبیات زندان گذشته از اینکه چقدر به شرایط سیاسی و اجتماعی پر از فشار ایران برگردد، نشان دهنده سطح شعور سیاسی جنبشها و بلوغ افراد متعلق به این جنبشها نیز هستند. گویی بخشی از آنهایی که شخصیتشان در زندان شکسته شد، حالا راحتتر می‌توانند به دیگران بی‌احترامی کنند و دست به ترور شخصیت بزنند. این یک واقعیت است که کسانی که برای خود احترام قائل هستند نمی‌توانند به دیگران توهین کنند. مسخره کردن دیگران برای کسی راحت است که خودش مسخره شده است! برای کسانی که در زندان بودند و شاهد مسخره شدن آنها بوسیله بازجو و زندانبان و گاهی زندانبانان بودند، سخت نیست دیدن این واقعیت که چنان آدمی حالا چه راحت دیگران را مسخره می‌کند. البته این هم واقعیت دارد که همه آنهایی که توسط بازجو و غیره مسخره شدند و یا تحقیر شدند حالا دست به این کارها نمی‌زنند.

ترور شخصیت، سرکوب مخالف با استفاده از اهرمهای روانی مثل تهمت زدن و دروغ گفتن است. در واقع با خراب کردن چهره سیاسی و یا اجتماعی فرد او را سرکوب می‌کنند. مگر

مصاحبه تلویزیونی که رژیم سعی می‌کرد به زور از زندانی‌اش بگیرد هدفی جز این داشت؟ رژیم نیز با ارائه چهره‌ای متفاوت از زندانی می‌خواست شخصیت او را در بین مردم ترور کند. حالا همان فرهنگ ترور شخصیت رژیم را، بعضی از زندانیان سابق سعی در پیشبردش دارند. کتاب آقای مصداقی، زندانی مجاهد شاخص‌ترین نمونه این فرهنگ می‌باشد که برخی از زندانیان سابق از رژیم و زندانش به ارث برده‌اند. این برخورد را یعنی فرهنگ ترور شخصیت را در دیگر ادبیات زندان نیز می‌توان دید. سایت گفتگوهای زندان نمونه دیگری است که در مقابل نقد سیاسی ترور شخصیت می‌کند. البته با مطالعه ادبیات زندان می‌توان دید که لیست آنهایی که دست به ترور شخصیت می‌زنند محدود به این دو منبع نمی‌شود. جالب اینجاست که با انقلاب ارتباطات که موجب شد سایت‌های خودمشغولی زیادی عرض وجود کنند، سایت‌های نازل و بی‌محتوایی نیز هستند که هر نوشته‌ای را حتی اگر صرفاً ترور شخصیت باشد چاپ می‌کنند! اینکه استفاده از این فرهنگ یعنی ترور شخصیت به جای نقد سیاسی تا چه حد آگاهانه است و یا تا چه حد خودبخودی است، مهم نیست. مهم این است که به

نفع رژیم حاکم کار می‌کند. و اما چرا؟ چرا ادبیات زندان تنفر پراکنی می‌کند؟ چرا به جای آنکه علیه سرکوب باشد، سرکوب می‌کند؟ چرا بخشی از ادبیات زندان تبدیل به انزجارنامه شده است؟ پاسخ این سوال نیاز به بررسی عمیق شرایط زندان و شرایط اجتماعی دارد که این نویسندگان از سر گذراندند و یا هم اکنون در آن به سر می‌برند. زندان پر از تنفر بود. تنفیری که رژیم سعی می‌کرد نسبت به سیاست و سیاسیون در جامعه تزریق کند، در سطح زندان شدیدتر بود. شکنجه زندانی برای پذیرش مصاحبه تلویزیونی یک سرمایه‌گذاری سیاسی و دراز مدت جمهوری اسلامی بود. زندانی را با مصاحبه تلویزیونی ترور شخصیت می‌کرد یعنی او را در سطح جامعه بی‌اعتبار می‌کرد و در عین حال تنفیری را دامن می‌زد. ترور شخصیت یک پروژه سیاست‌زدایی است که سالهاست طبقات دارا علیه مخالفینشان از آن استفاده کرده و می‌کنند. ایجاد تنفر نسبت به سیاست و سیاسیون امر هر رژیم بورژوازی است. هدف این است که مردم را از سیاست دور نگاه دارند و با نشان دادن چهره درمانده مصاحبه‌کننده مردم را از فعالیت سیاسی بترسانند. در ترور شخصیت بوسیله مصاحبه تلویزیونی هدف بیننده است، به او القا

می‌شود که در مقابل آینه نشسته است. اگر فعالیت سیاسی کند، به همان جعبه (تلویزیون) خواهد آمد و زار خواهد زد.

ترور شخصیت انسانها بوسیله مصاحبه روش سرکوب خیلی از رژیمها بوده است. و متأسفانه مصاحبه‌تتها راه و روش ترور شخصیت نبوده و نیست. کاری را که رژیم قادر نبود با بخشی از زندانیان دارند با یکدیگر می‌کنند. یعنی اگر رژیم قادر نشد من و امثال مرا به پای مصاحبه تلویزیونی بکشاند تا شخصیت‌مان را ترور کند، امروزه بخشی از همبندیان سابق آن رسالت ضد انسانی را به عهده گرفته‌اند. و با دروغ‌پردازی دست به ترور شخصیت افرادی می‌زنند که رژیم نتوانست آنها را ترور کند!

ایرج مصداقی در مصاحبه‌هایی که داشته است، ادعا دارد که مجاهد نیست. ایشان حق دارند که خود را مجاهد معرفی نکنند. سازمان مجاهدین آبرو باخته‌تر از آن است که کسی بتواند در ملا عام از آن دفاع کند. ولی مشکل ایشان این است که در نوشتن چهار جلد کتاب‌هایش و یا در مصاحبه‌هایش نتوانست دور از نگاه و زبان و سنت مجاهد بنویسد و حرف بزند. در این رابطه است که آنهایی را که علیه مجاهدین نوشتند ترور

شخصیت می‌کند. با اینکه ایشان با من همبند نبوده‌اند، من افتخار این را داشته‌ام که ایشان بیشتر از هرکس دیگر علیه‌ام بنویسند! به ایندکس کتابشان رجوع کنید. مرا بیشتر از خیلی از سران رژیم کوبیده‌اند! چرا؟ خیلی روشن است، چرا که من یک تابلوی نه کامل بلکه دقیق از مجاهدین زندان داده‌ام! در کتاب من ۹۹٪ مجاهدین زندان یا توابع و یا توابع تاکتیکی و این واقعیت دهه شصت زندانهای تهران و کرج و گوهردشت بود. مجاهدین در آن سالها که من در زندان بودم یعنی بین ۶۱ تا ۶۹ یا در حال همکاری با رژیم بودند و یا در حال استغاثه به درگاه خدایشان که سازمان مجاهدین قدرت را بدست بگیرد و آنها بتوانند بلافاصله از زندان بیرون آمده و شغل وزارت و سفارت را اشغال کنند. و چون من در کتابم گفته‌ام که مجاهد زندان تواب بود، آقای مصدقی هم می‌بایست بگوید که من هم تواب بوده‌ام. و چه بهتر که از زبان یک زندانی زن این را بنویسد. اینجاست که مجاهد و گفتگوهای زندان به هم نان قرص می‌دهند. به مجاهدین و "دایره‌المعارف" زندانشان بر می‌گردم. مصدقی در ترور شخصیت نویسندگان دیگر ادبیات زندان تا آنجا پیش می‌رود که با اتکا به یک سری اشتباهات جزئی در یکی از این کتابها که

باید ناشی از عدم ویراستاری کتاب باشد، خانم آذرلی نویسنده کتاب مصلوب را متهم به این می‌کند که اصلا زندان نبوده است و هرچه نوشته دروغ محض است! واقعا این شیوه برخورد چه تفاوتی با شیوه برخوردی دارد که رژیم با ما داشت و هنوز با مخالفانش دارد؟ آیا رژیم هم مدعی نیست که همه این کتابها دروغ هستند؟ از اشتباهات ناشی از عدم ویراستاری کتاب خانم آذرلی می‌گذرم. مصدقی در رابطه با رد کتاب خانم آذرلی نکته‌ای را برجسته می‌کند که بیشتر ریشه در عدم اطلاعات مصدقی دارد و آن اینکه در بین زندانبانان، زن مسن وجود نداشته، چه رسد که شکنجه‌گر هم باشد. مصدقی با چنان اطمینانی مدعی این مسئله در مصاحبه تلویزیونی اش شده است که بیننده فراموش می‌کند که ایشان خودش زندانی بوده است و قرار نبوده از همه چیز خبر داشته باشد! در اینجا لازم می‌دانم اشاره کنم که من در عرض ۸ سالی که در زندان بودم زنان مسن زیادی دیدم که زندانبان بودند و حتی شکنجه کردند. رحیمی مسئول بندهای زنان در اوایل سالهای ۶۰ که من او را دیدم حتما بالای ۵۰ سال را داشت. طالقانی که همیشه با مقنعه و چادر بر سر ما را به دستشویی می‌برد حداقل ۵۰ سال را

داشت. یوسفی که در سلولهای انفرادی ۲۰۹ زندانبانی می‌کرد بالای ۶۰ سال را داشت. البته تعدادشان بیشتر از اینها بود و همه اینها هر وقت لازم بود زندانبان را شکنجه می‌کردند. مثلا طالقانی یکی از زندانبانان زنی بود که زندانبانان غیر مذهبی را در دوران اعدامهای ۶۷ در بند ۲۰۹ برای پذیرش اسلام و نماز شلاق می‌زد. برخوردی که مصدقی با آذرلی دارد به جز شکنجه روانی چیست؟ انسانی را در زندان مجروح کردند و امروز زندانی سابق قرار است آخرین ضربه روحی را وارد آورد و او را فلج کند. در این سناریو جای لاجوردی خالی است. زندانی سابق که زندانبان شد، شکنجه‌گر و رئیس زندان و همه کاره زندانها شد! لاجوردی که خود طعم زندان را چشیده بود، خشم و نفرت کدام دوران زندگی‌اش را بر سر ما می‌ریخت؟ آیا کاری را که لاجوردی‌ها نتوانستند تمام کنند یعنی روانی کردن زندانبان، آقای مصدقی و امثال او می‌خواهند تمام کنند؟ آقای مصدقی با ترور شخصیت زندانی سابق انتقام چه چیزی را می‌گیرد؟ خشم و نفرتش را از چه چیز بر سر ما می‌ریزد؟ آیا بهتر نیست این خشم و نفرت را به جای بر سر دیگران ریختن درمان کند؟ جالب نیست؟ بعضی‌ها سالها بعد از کشتار انسانها

در آلمان توسط فاشیسم، آن کشتارها را دروغ خواندند. دور نخواهد بود روزی که آخوندها و کلامدافعین اسلام مدعی شوند که نوشته‌های مربوط به زندان دروغ هستند. قبل از آنکه آنها مدعی شوند آقای مصدقی برایشان قلم‌فرسایی کرده است. همانطور که مصدقی از گفتگوهای زندان نقل قول آورده است، کتاب خودش هم می‌شود منبعی برای رژیم که مدعی شود ما دروغ نوشته‌ایم. دقت زیادی نمی‌خواهد که آدم کشف کند که همه این تروریستهای شخصیت متعلق به یک جنبش هستند. همان جنبش ملی مذهبی که مقدسات و هر چیز بی‌ارزشی برایش بیشتر از انسان ارزش دارد. صرفنظر از اینکه اینها خودشان را چپ و یا راست تعریف کنند، همه‌شان سنت، اخلاقیات، فرهنگ و ارزشهای یکسانی دارند. از نظر همه اینها یک چیز مهم نیست و آن هم انسان و ارزش و حرمت و شخصیت انسان است! کار اینها مثل لباس شخصی‌های رژیم است که در ایران در دو جیبه فعالند، از یک طرف سعی می‌کنند حافظه تاریخی مردم را تحریف کنند و بوسیله مطبوعاتشان دروغ به خورد مردم بدهند. و از طرف دیگر دست به ترور می‌زنند و رعب و وحشت ایجاد می‌کنند! و اما واقعیاتی که مردم

باید بدانند و به دلیل این واقعیات نباید به نوشته‌هایی مثل کتاب مصداقی که هدفشان ترور شخصیت است ابراز وجود دهند:

تعدادی از زندانیانی که از شکنجه‌گاه‌های رژیم جان بدر برده‌اند، در خارج از زندان دست به خودکشی زدند. چه تعداد؟ آمارى در دست نیست. ولی هر یک از ما تعدادی را می‌شناسیم که با خودکشی در بیرون از زندان کار رژیم را در پایان بخشیدن به زندگی‌شان کامل کردند. این واقعیت مرا به یاد بازماندگان هولوکوست* می‌اندازد که سالها بعد از تجربه شکنجه‌های فاشیستی و برخی حتی بعد از نوشتن خاطراتشان دست به خودکشی زدند. پری‌موله‌وی و ژان امری دو تا از کسانی بودند که خود چراغ عمرشان را خاموش کردند، آن هم بعد از نگارش خاطرات آموزنده‌ای که به زبانهای مختلف ترجمه شدند! آیا ما نباید از تاریخ درس بگیریم؟ و این واقعیت را باور کنیم که بازماندگان زندانهای رژیم اسلامی در خطر خودکشی هستند؟ نباید به آنها کمک کنیم؟ متأسفانه نه تنها به این بازماندگان هولوکوست اسلامی کمکی نمی‌شود بلکه تعدادی از همان کسانی که خودشان در زندان بودند یعنی بخشی از این بازماندگان کمر همت بسته‌اند که حالا بیرون از زندان به بقیه

فشار بیاورند. اینها بی‌آنکه بدانند فشاری را که روی خود احساس کردند و هنوز می‌کنند، روی دیگران یعنی همبندیهای سابق خود تخلیه می‌کنند. شرایطی مثل زندان را نمی‌توان بدون تاثیرات روانی آن روی زندانی بررسی کرد. تاثیرات زندان روی فرد محدود به مدتی که در زندان است نمی‌شود. برای همین می‌بینیم که برخی از آنهايي که بیرون آمدند حتی با داشتن شرایط "مناسب" زندگی دست به خودکشی زدند. متأسفانه به رسمیت نشناختن شرایط فشار و اینکه باعث بیماری‌های روانی می‌شود و عدم مراجعه به روانپزشک بعد از آزادی از زندان باعث می‌شود که برخی از زندانیان سابق برای همیشه از بیماری‌هایی مثل افسردگی رنج ببرند و خودشان و اطرافیان‌شان هم متوجه آن نباشند. از آنجا که این درک وجود ندارد که بیماری‌های روانی نیز مثل بیماری‌های جسمی نیاز به درمان دارند اینها به جای آنکه به دنبال درمان خود بروند، ناراحتی‌های روحی‌شان را بوسیله ترور شخصیت به دیگران منتقل می‌کنند. با این روش یعنی تحت فشار قرار دادن دیگران آنها را نیز بیمار می‌کنند. برای من مهم نیست که دیگران بخصوص افراد و جریان‌ات ضدانسان و حاشیه‌ای در مورد چه

می‌گویند. ولی متأسفانه این برخوردها یعنی ترور شخصیت تاثیر تخریبی روی برخی از کسانی دارد که مورد حمله قرار می‌گیرند. چه می‌توان گفت جز اینکه کار رژیم را تکمیل نکنید! اینکه آنهايي را که با جسم و روانی زخمی از زندان بیرون آمدند به خودکشی نکشانید! وقتی به من که همبندی‌شان بودم بخاطر قبول نداشتن روش مبارزه‌شان در زندان می‌گفتند ضدانقلاب. و حالا به خاطر نقد نظراتشان می‌گویند تواب، وای به حال آنکس که انزجار نامه‌ای هم امضا کرده و بیرون آمده است. اگر من باید ساکت باشم و حق نوشتن علیه رژیم و نقد نظرات قرون وسطایی آنها را ندارم. اگر من حالا بعد از ۱۵ سال آزادی از زندان حق فعالیت سیاسی ندارم، پس آنهايي که انزجار دادند و بیرون آمدند باید مثل مهوش کشاورز دست به خودکشی بزنند. چرا که از نظر اینها تمام مبارزات مهوش با یک انزجارنامه باطل شده است! پس مرده‌اش بهتر از زنده‌اش است که بخواهد برای آزادی و برابری مبارزه کند. یکبار رفوزه شده، پس باید کنار بایستد، و اجازه دهد که این به اصطلاح قهرمانان قلم‌فرسایی کنند. حداقل تاثیر این ترورها این است که زندانیان سابق از نوشتن جنایات رژیم بترسند و دست به قلم

نبرند! چرا که گروه‌های فشار چشم و گوش‌شان باز است و علیه نویسندگان مطالبی که مورد علاقه‌شان نیست ترور شخصیت خواهند کرد. ایرج مصداقی با همان درجه از رحمی که لاجوردی داشت ترور شخصیت می‌کند و خودش با همان روش خودش ترور می‌شود. نقدهایی که روی کتاب مصداقی می‌شود تلاش می‌کنند نشان دهند که وی در زندان "کم آورده" است و این همان تلاشی است که مصداقی در رابطه با دیگران شروع کرده است. تا آنجا که از او می‌خواهند پاسخگوی دلیل زنده ماندنش در سال ۶۷ باشد. واقعا این پرسشی است که هر کس می‌تواند از خودش و یا دیگران، چه زندان رفته و چه زندان نرفته بپرسد! ولی جز این است که این سوال ادامه سرکوب رژیم است؟ اینها این واقعیت را درک نمی‌کنند که رژیم در هر دورانی بنا بر توازن قوا و اینکه تا زورش رسیده سرکوب کرده و می‌کند. یعنی تا جایی که توازن قوا اجازه داده اعدام کرده، اگر من و شما امروز زنده‌ایم، نه بخاطر خوبی رژیم بلکه بخاطر ترس رژیم بوده است. منظورم ترس از من و شما نیست، اشتباه نگیرید، ترس از مردم! آری اگر رژیم می‌توانست همه را بکشد، می‌کشت. مطمئنم که رژیم از زنده گذاشتن هیچ یک از ما

علیرغم هر موضع سیاسی که داشته ایم، خوشحال نبوده است. زیر سوال بردن زندانی بخاطر زنده ماندنش نشان از مطلق‌نگری است که قادر نیست پدیده را در شرایط معینش بررسی کند. به هر حال عدم درک توازن نیروها باعث می‌شود که اینها باور نکنند که امروزه رژیم قادر نیست سرکوبهای دوره سالهای ۶۰ را بکند. و در مقابل این حرف موضع می‌گیرند که نه رژیم بهتر نشده. این واقعیت را که رژیم قادر نیست سرکوب کند، یعنی مردم رژیم را عقب نشانند و در سرکوبی که می‌کرد ناتوانش کردند نمی‌بینند. رژیم را پدیده‌ای در خود می‌بینند. برای همین وقتی امروز می‌بینند که رژیم زندانی سیاسی را اعدام خیابانی نمی‌کند فکر می‌کنند که رژیم بهتر شده است. و یا برای اینکه "ایمانشان" را به مبارزه از دست ندهند می‌گویند این حرفها دروغ است، رژیم مثل گذشته دارد سرکوب می‌کند. گویی اگر بگویی رژیم قادر نیست سرکوب آن دوران را بکند حالا به رژیم توهم داری! به هر حال از این بحث در اینجا می‌گذرم و در این نوشته از بحث ترور شخصیت خارج نمی‌شوم. به این امید که بتوان جلوی این جنگی را که بنیان‌گذار اولیه اش رژیم بوده است گرفت. منظورم سرکوبی است که رژیم از مخالفانش کرد. آیا ترور شخصیت

نوعی سرکوب نیست؟ گویی با تفری که رژیم در وجود اینها کاشته نمی‌توان امید به عشق و دوستی داشت. از بستر تنفر ترور می‌روید، و در حال حاضر که تنها امکان ترور شخصیت را دارند، همین کار را می‌کنند.

قربانیان دوره‌های تاریخی

برخی از زندانیان سابق که هنوز در دوران زندانشان زندگی می‌کنند بیش از ۱۵ سال است که از زندان آزاد شده‌اند. در این ۱۵ ساله هزاران نفر دستگیر شدند، شکنجه و یا اعدام شدند. ولی گویا برای برخی از آن زندانیان سابق زمان ساکن مانده است، حرکت نمی‌کند! هرروز دستگیری و شکنجه خود را مرور می‌کنند و در واقع هرروز دستگیر و شکنجه می‌شوند.

حتما جملاتی شبیه به اینها را شنیده‌اید: "فلانی هنوز در دوره انقلاب زندگی می‌کند." و یا "فلانی در دهه ۵۰ فریز شده است." معنای این جملات که به شوخی گفته می‌شود چیست؟ آیا واقعیت تلخی پشت این جملات نهفته نیست؟ شاید بهتر است برای درک این جملات یک سفر تخیلی داشته باشیم. به این شکل که تصور کنید سوار قطاری شده‌اید و متفاوت از همیشه که در جهت حرکت قطار می‌نشینید، عکس جهت حرکت قطار بنشینید! اگر قطار روی زمینی و یا بین شهری باشد و در شهرهای

مقاوت توقف کند جالبتر خواهد بود. بی‌آنکه متوجه شوید مدام جاهایی را که قطار از آن می‌گذرد مرور خواهید کرد. مدام در گذشته خواهید بود. گذشته نزدیک و گذشته دور. به علت جایی که نشسته‌اید، مکانهای در پیش را نمی‌بینید. و حتی وقتی به آنجا می‌رسید متوجه نمی‌شوید، و یا وقتی متوجه می‌شوید که قطار از آنجا رد شده است! در واقع نقطه‌ای از آینده را نمی‌توانید ببینید و آینده را نمی‌توانید حدس بزنید. و ایده‌ای از آن نخواهید داشت. هیچ چیزی را نیز قبل از رسیدن به آن نمی‌بینید. چرا که بخاطر جای نشستتان حال و آینده مفهومی برایتان نخواهند داشت. حتی حال را وقتی از آن رد می‌شوید می‌بینید! در واقع حال را وقتی می‌بینید که دیگر مربوط به گذشته است. یعنی از جلوی چشمتان می‌گذرد.

این واقعیت که با نشستن در جهت عکس حرکت قطار انسان تجربه می‌کند، تنها یک خطای ساده چشمی نیست. برخی در مقطعی از گذشته می‌مانند. مدام در آن سیاحت می‌کنند. مرورش می‌کنند و هر بار خود را توجیه می‌کنند. به خود دلداری می‌دهند که هرآنچه که کردند درست بوده. با مرور آن روزها احساسات آن دوره را در خود مرور و زندانی می‌کنند. آن احساسات را که مملو از خشم و کینه است بازسازی

می‌کنند و با آنها زندگی می‌کنند. این افراد همانطور که قادر نیستند خودشان را و عملشان را و زندگی‌شان را در پروسه ببینند، هر فرد و پدیده دیگری را نیز قادر نیستند در پروسه بررسی کنند. همانطور که در رابطه با زندگی خودشان در مقطع خاصی زندگی می‌کنند دیگران را نیز به همین ترتیب در رابطه با یک مقطع خاص مثل زندان قضاوت می‌کنند. متاسفانه همانطور که خودشان در همان مقطع زندان مانده‌اند و حرکت نکرده‌اند، دیگران را نیز با اینکه ۱۵ سال است از زندان بیرون آمده‌اند، با همان قضاوتی که از زندان از آنها داشته‌اند بررسی می‌کنند. حال با اینکه چقدر قضاوت‌های درون زندان درست بوده و یا اشتباه کار ندارم. مسئله این است که اینها قادر نیستند انسان را در پروسه ببینند.

اینها هنوز همه چیز را با دوران زندانشان می‌سنجند. برای همین مهم نیست که افرادی که زندان بوده‌اند امروز چه می‌کنند. مهم این است که اینها در زندان آنها را چگونه می‌دیدند. برای اینها آدمها همان افراد ۱۵ سال پیش هستند! برای همین مرا که در زندان بخاطر قبول نداشتن موضع سیاسی آنها ضد انقلاب می‌دانستند، هنوز همان می‌بینند که می‌دیدند. ولی چون بکار بردن واژه ضد انقلاب مقبولیت اجتماعی ندارد از

به امید آنکه ادبیات زندان بتواند بر علیه سرکوب باشد و آنهایی که از ادبیات زندان برای سرکوب

استفاده می‌کنند تجدید نظری در روش خود بکنند.
مه ۲۰۰۵

www.nasrinparvaz.com

* هولوکوست به کشتار دسته جمعی انسانها می‌گویند. کشتار دسته‌جمعی یهودیان در دوران حکومت فاشیسم در آلمان را نیز هولوکوست می‌نامند.

منتشر میشود

منتخب آثار منصور حکمت

در ۱۸۰۰ صفحه شامل
اسناد، سخنرانی‌ها و
نوشته‌های منتشر نشده
به مناسبت هفته منصور حکمت از
طرف حزب کمونیست کارگری
حکمتیست

ادیتور: ایرج فرزاد

برای شکستن زندانی سابق و از میدان به در بردن او توسط زندانی سابق صورت می‌گیرد. گویی صدای گامهای سرکوب رژیم را از طرف سرکوب شدگانش می‌شنویم! آری ترورشخصیت همان نعره سرکوب رژیم است که امروز از دهان سرکوب شدگانش در می‌آید! از همین الان معلوم است که این نوع جریانات اگر به قدرت برسند زندانی سیاسی خواهند داشت. امروز که تحمل نقد سیاسی را ندارند و پاسخ نقد سیاسی را با ترور شخصیت می‌دهند، اگر به قدرت برسند پاسخ نقد سیاسی را با زندان و اعدام و ترور خواهند داد. از آنجایی که افرادی مثل آقای مصداقی را که دارای سنت ایدئولوژیک ترور مخالفین هستند نمی‌توان با نوشتن آگاه کرد، باید با امثال او برخورد قانونی کرد. بنابر قوانین سوئد کسی حق ندارد به دیگری اتهام بزند! نتیجتاً همه کسانی که مصداقی با تهمت به آنها سعی در ترور شخصیتشان کرده است می‌توانند از ایشان و انتشارات کتابشان به مقامات سوئد شکایت کنند. به نظر می‌رسد متاسفانه این تنها راهی است که می‌تواند جلوی این نوع ترورها را بگیرد. چرا که اینها فکر می‌کنند هر کجا که بروند ایران است که هر کس می‌تواند بوسیله حربه ترور دهان دیگران را بدوزد!

واژه تواب و بریده استفاده می‌کنند. اینها از جامعه دورند، حتی اگر در قلب ایران زندگی کنند! همه مسائل اینها مربوط به زندان است پس دشمن فرضی تواب است، به لحاظ درکی و اصطلاحات در زندان مانده‌اند. به امید آزادیشان!

تجربه ایرانیان در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی شباهتهای زیادی با تجربه هولوکوست دارد. امروزه در غرب بعضی‌ها بر این باورند که هولوکوست زوایای مختلفی داشته است و هر نویسنده‌ای بخشی از آنرا بازگو کرده است. آنها بر این باورند که بخشی از واقعیات و زوایای آن هنوز روشن نشده است. چرا که خیلی از آنهایی که تجربه‌اش کردند، برایشان سخت بوده که در موردش بگویند و یا بنویسند. متاسفانه فرهنگ عقب‌مانده‌ای در بخشی از ایرانیان وجود دارد که نه تنها به پدیده‌هایی مثل هولوکوست اسلامی اینطور نگاه نمی‌کنند، بلکه فکر می‌کنند واقعیت تنها در مشت کوچک خودشان است!

مجاهدین که ید طولایی در ترور دارند شاید بیشتر از بقیه از ترور شخصیت نیز لذت ببرند. با خواندن بعضی از نوشته‌های اخیر در مورد زندان و سبقت در ترور شخصیت به یاد رقابتی می‌افتم که بازوها بر سر شکستن زندانی و اطلاعات‌گیری از او با هم داشتند! حالا این رقابت



انتشار آثار منصور حکمت حق همه است

در پاسخ به فحاشی های رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران

کوروش مدرسی

اینکه با استقبال ما روبرو شد در پلنوم ۱۶، پلنوم بعد از دست دادن منصور حکمت، منجر به بالا گرفتن یک نگرانی از جانب عده ای از اعضای کمیته مرکزی و کادرها شد. برای این رفقا، که امروز تعدادی از آنها در رهبری حزب کمونیست کارگری هستند سوال این بود که آیا حزب کمونیست کارگری دارد حق انتشار آثار منصور حکمت را از دست میدهد؟ و آیا این حق انحصاری آذر ماجدی است؟ این نگرانی بویژه در کنار یک پیشنهاد شفاهی و حاشیه ای آذر ماجدی برای تصویب قراری که بر طبق آن "نقل خاطره" از منصور حکمت بدون تایید ایشان ممنوع اعلام شود، نگرانی از آینده حزب و نقشی که ایشان با اتکا به رابطه شخصی اش با منصور حکمت برای خود قائل است را تشدید کرد.

بر این متن و برای تضمین انتشار آثار منصور حکمت من خطاب به پلنوم گفتم:

"من فقط میخواستم

کند متوجه میشود که این عنوان یک تحریف آشکار است که جز تقلب شایسته نامی نیست. پیچاندن آگاهانه واقعیات در خدمت منافع کوچک است.

منصور حکمت در مکالمه ای که من و آذر ماجدی در آن حضور داشتیم به آذر ماجدی گفت:

"همه آثارم از نوشته های سیاسی تا نامه و شعر همه را منتشر کن. سخنرانی ها را پیاده کن ادیت کن و منتشر کن"

این کل مکالمه ای است که من شاهد آن بودم. نه صحبتی از حق انحصاری کسی در میان بود، نه بحث حذف چیزی از نوشته ها و گفته های او و نه ممنوعیت اینکه کس دیگری این کار را انجام دهد. از نظر من این صحبت چیزی جز سفارش انتشار آثارش به آذر ماجدی نبود و نیست.

آذر ماجدی برای انجام این کار بنیاد منصور حکمت را تاسیس کرد. تاسیس بنیاد منصور حکمت ضمن

کل اتهامات "زدی" و "سرقت" که به ما نسبت داده اند بر دو استدلال استوار است: اول "وصیت" منصور حکمت در مورد انتشار آثارش و دوم "حق تالیف" آذر ماجدی بر آثار منصور حکمت. بعلاوه مجموعه ای نکات تبعی دیگر

۱ - داستان "وصیت" در مورد حق انحصاری

ادعا این است که منصور حکمت انتشار آثارش را انحصاراً به آذر ماجدی واگذار کرده است و من هم گویا این ادعا را در پلنوم ۱۶ تایید کرده ام. میگویند کوروش خودش هم گفته (!! میگویند نه؟ اینهم نوارش روی "روزنه" تحت عنوان "سخنان کوروش مدرسی در مورد حق انحصاری آذر ماجدی در مورد آثار منصور حکمت در پلنوم ۱۶". اما هر دو ادعا یعنی واگذاری حق انحصاری آثار منصور حکمت به آذر ماجدی و تایید این ادعا توسط من فاقد حقیقت اند. هرکس که به نوار گوش

با اعلام خبر انتشار منتخب آثار منصور حکمت، به مناسبت هفته منصور حکمت، با سیلی از اتهامات از قبیل "زبون"، "زد" و "سارق" و غیره از جانب آذر ماجدی و رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران مواجه شدیم. جای تاسف بسیار است که بجای پرس و جو، بجای کمک در انتشار آثار منصور حکمت، آذر ماجدی و رهبری جدید حزب کمونیست کارگری مجدداً خود را محتاج بکارگیری این زبان و ردیف کردن چنین اتهامات و الفاظی یافته اند. مدتی صبر کردیم به این امید که شاید عکس العمل فردی، عصبی و فوری بوده و کسی پیدا میشود که کنترلی بر این رفتار غیر اجتماعی، غیر سیاسی و تماماً ناموجه را اعمال کند. اما اعلامیه های بعدی تکلیف را روشن کرد. حزب کمونیست کارگری این مسیر را دوباره انتخاب کرده و این مساله از جانب ما پاسخی را میطلبد.

(بگویم) منصور حکمت در حضور من خواست (آذر ماجدی) همه آثارش از نامه و نوار و غیره - مجموعه کامل آثارش را آذر ماجدی منتشر کند. خودش این مسئولیت را به آذر داده است. “ (نقل از نواری که تحت عنوان “سخنان کورش مدرسی در مورد حق انحصاری آذر ماجدی در مورد آثار منصور حکمت در پلنوم ۱۶” روی سایت روزنه گذاشته اند)

من نه تنها یک کلمه در مورد حق انحصاری حرف نزد و ادعای غیر واقعی “انحصار” این حق به ایشان را تایید نکردم بلکه در پاسخ به تعدادی از رفقا که نگران حق حزب در انتشار آثار منصور حکمت بودند گفتم که هرکس، از جمله حزب، میتواند آثار منصور حکمت را منتشر کند و بنیاد منصور حکمت حقی را از حزب سلب نمیکند. این توضیح برای تعدادی از رفقا کافی نبود و اتفاقا درست به دلیل همین بحث، بر خلاف ادعای آذر ماجدی قرار مربوط به بنیاد منصور حکمت در پلنوم اتفاق آرا نیاورد. تعداد آرای مخالف یا ممتنع را بیاد ندارم اما بحث بر سر انحصار حق آذر ماجدی بر انتشار آثار منصور حکمت در گرفت و بحث من همان بود که به آن اشاره کردم. ما میخواستیم آثار منصور

حکمت را منتشر کنیم، منصور حکمت مسئولیت را به آذر ماجدی داده بود، احتیاجی به کنکاش انگیزه ای آذر ماجدی یا کس دیگری نبود. موثرترین راه برای تضمین انتشار آثار منصور حکمت در آن متن حمایت از بنیاد منصور حکمت بود. من از قرار حمایت حزب از بنیاد منصور حکمت دفاع کردم. امروز هم فکر میکنم کار درستی بود. ساده ترین راه در آن زمان برای انتشار آثار منصور حکمت بود.

برخلاف ادعای امروز رهبری حزب کمونیست کارگری در هیچ کجای این پروسه نه تنها بحثی از حق انحصاری در میان نبود بلکه برعکس حتی اگر غیر مستقیم هم مطرح شد با مخالفت صریح روبرو شد. مخالفت من با این حق انحصاری، همانطور که اشاره شد، در بحث بر سر قرار مربوط به “نقل خاطره” هم مستتر است. این بحث آن زمان با مخالفت تند من و رفقای دیگری که امروز در همان حزب کمونیست کارگری هستند اصلاحات مطرح شدن پیدا نکرد.

استدلال من ساده و سر راست بود. منصور حکمت بخشی از تاریخ زندگی عده زیادی از کمونیست ها است. فلسفه و مسیر زندگی بسیاری را تغییر داده است و به همین دلیل متعلق به همه است.

منصور حکمت همانقدر به آذر ماجدی و من، که آنوقت یکی از نزدیک ترین افراد به منصور حکمت و خانواده اش بودم، تعلق دارد که به همه کمونیست های دیگر. ما حق نداریم کسان دیگری را از بخشی از زندگیشان محروم کنیم. شخصا نه میخوایم و نه میتوانم خاطراتم را از منصور حکمت تعریف کنم. به لحاظ عاطفی قدرت آن را ندارم و به لحاظ سیاسی، با موقعیتی که دارم، این کار را درست نمیدانم. اما بازگونی خاطرات را حق هر کس میدانم و مطمئن هستم که برای بسیاری این بازگشت به خاطره ها، هم فشار عاطفی از دست دادن منصور حکمت را تا حدودی تخفیف میدهد و هم تصویری همه جانبه تر، و نزدیک تر به حقیقت، از منصور حکمت بدست میدهد. تا امروز به این قول و این سیاست وفادار مانده ام.

آذر ماجدی و رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری در این “نقل” وقایع آگاهانه مکالمه فوق الذکر با منصور حکمت را به “وصیت” و بعدا برای دراماتیزه تر کردن بیشتر آن را به “وصیت آخر” تبدیل کرده و سفارش منصور حکمت به آذر ماجدی را حق انحصاری او معنی کرده اند. امری که نه واقعیت دارد و نه با کل فلسفه زندگی سیاسی منصور حکمت خوانا

است. منصور حکمت سفارش های زیادی را به افرادی که به او نزدیک بودند کرد. هیچکدام از ما نه این سفارشات را جانی تکرار کردیم، نه به آن عنوان “وصیت آخر” دادیم و نه از این مکالمات برای خود سرمایه سیاسی ساختیم.

تفاوت میان سپردن یک مسئولیت با واگذاری حق انحصاری بیش از آن روشن است که محتاج توضیح باشد. اما برای باقی نگذاشتن ابهام این مثال را در نظر بگیرید: دولتی مسئولیت ساختن خانه برای بی مسکن ها را به نهادی واگذار میکند. این به معنی حق انحصاری یعنی اینکه هیچ کس دیگری حق انجام این کار را ندارد، نیست. هرکس میتواند خود علاوه بر نهاد “مسئول” برای بی خانمان ها خانه بسازد. کسی که چنین خیرخواهی را دزد یا سارق اعلام کند هر امری که داشته باشد امرش ساختن خانه برای بی مسکن ها نیست. مسئول ماموریت دارد و قابل عزل و نصب است، صاحب انحصاری، صاحب مالش است و به کسی پاسخگو نیست.

منصور حکمت از آذر ماجدی خواست که همه آثارش را منتشر کند. همین. و ما نه تنها ممانعتی در این راه بوجود نیاورده ایم بلکه آن را تسهیل کرده

ایم.

ما تا وقتی که در حزب کمونیست کارگری بودیم به قرار پلنوم ۱۶ متعهد ماندیم. از جمله من و فاتح شیخ نزدیک به سه سال پیش متن سخنرانی منصور حکمت در انجمن مارکس تحت عنوان "آیا پیروزی کمونیسم در ایران امکان پذیر است؟" و "بحران و انشعاب در کومه له" را پیاده کردیم و برای انتشار در اختیار آذر ماجدی گذاشتیم. مراجعات مکرر ما به آذر ماجدی ظرف سه سال گذشته با این جواب روبرو بوده که "وقت نکردم". و این درست است آذر ماجدی وقت نکرد. ایشان مثل همه ما یک فعال سیاسی است و برنامه کاریش تابع اولویت های سیاسی اوست. مساله این است که اولویت های ما با هم فرق میکند.

بعلاوه، واگذاری حق انحصاری انتشار آثار منصور حکمت به هر کس، از جمله به آذر ماجدی با فلسفه سیاسی منصور حکمت نمیخواند. کسی که تمام تلاشش این بود که حرفش را به گوش مردم برساند، کسی که بخش مهم انتقادش به حزب این بود که چرا در اینکار تاخیر میکنیم، کسی که در هر نشریه و سایتش مینوشت که این را تکثیر کنید و به دست مردم برسانید نمیتواند ناگهان خواستار انحصار انتشار

آثارش توسط کسی بشود. غیر ممکن است که منصور حکمت متوجه نبوده که اگر شرط انتشار یک سخنرانی، که اتفاقاً نوارش گیر کسی در تبریز و اصفهان آمده، مراجعه به آذر ماجدی، کسب اجازه و پرداخت حق تالیف باشد، عملاً انجام این کار ناممکن کرده است. اعلام حق انحصاری آذر ماجدی به معنی آن است که هیچ کس در بغداد و بصره و سامره و کوت و سلیمانیه حق انتشار آثار منصور حکمت را ندارند مگر اینکه اجازه اش را گرفته و حق تالیف را پرداخته باشد. اعلام این حق انحصاری به معنی این است که از چین تا کانادا و از برزیل تا روسیه هرکس بخواهد آثار منصور حکمت را منتشر کند باید آن را به تایید برساند و یا اجازه بگیرد. این توقعات مخالف کل فلسفه زندگی منصور حکمت است. واگذاری این انحصار به هیچ کس، و از جمله به آذر ماجدی، **نمیتواند** درست باشد، با زندگی و با منطق منصور حکمت جور در نمی آید. قضیه عکس این است. او میخواست که همه آثارش منتشر شود.

در نتیجه واگذاری حق انحصاری انتشار به آذر ماجدی نه حقیقت دارد و نه میتواند حقیقت داشته باشد. من هم نه تنها چنین حقیقی را تایید نکرده ام، بلکه برعکس هر جا که حتی

غیر مستقیم خواسته اند آن را به میان بکشند مخالف آن بودم. امروز هم این ادعاها را یک بدعت گذاری مضر و یک اقدام ضد کمونیستی میدانم که منجر به اخلال در انتشار آثار منصور حکمت میشود.

با این توضیحات دوباره به حرفهای من در پلنوم ۱۶ دقت کنید:

"من فقط میخواستم (بگویم) منصور حکمت در حضور من خواست (آذر ماجدی) همه آثارش از نامه و نوار و غیره - مجموعه کامل آثارش را آذر ماجدی منتشر کند. خودش این مسئولیت را به آذر داده است." (نقل از نواری که تحت عنوان "سخنان کورش مدرسی در مورد حق انحصاری آذر ماجدی در مورد آثار منصور حکمت در پلنوم ۱۶" روی سایت روزنه گذاشته اند)

با خواننده است که قضاوت کند به شخص و حزبی که به این حرفها عنوان "سخنان کورش مدرسی در مورد حق انحصاری آذر ماجدی در مورد آثار منصور حکمت در پلنوم ۱۶" داده است، چه باید گفت و شایسته چه عنوانی است.

۲ - قضیه "حق تالیف"

ادعای دیگر این است که آذر ماجدی بر آثار

منصور حکمت "حق تالیف" (copyright) دارد. در نتیجه انتشار آثار منصور حکمت توسط ما، به گفته آذر ماجدی یک "زدی در روز روشن" و یک "سرقت" است که توسط یک عده "زبون" انجام گرفته است!!

اولا - چنین حق تالیفی وجود ندارد. منصور حکمت هیچ جا و مطلقاً هیچ جا از "حق تالیف" خود حرف نمیزند. نمونه اش جلد ۸ آثارش است که خودش چاپ کرد و کلمه ای در مورد حق تالیف محفوظ در آن نیست. منصور حکمت، برعکس، از انتشار بدون "اجازه" آثارش توسط هرکس از بغداد تا بندر عباس، از پرتقال تا ترکیه و روسیه عمیقاً خوشحال میشد. کمونیست های عراق و حزب کمونیست کارگری عراق در این سالها کتابهای منصور حکمت را به عربی و کردی ترجمه کرده اند، نوارهای او را پیاده، ترجمه و منتشر کرده اند و همیشه با استقبال منصور حکمت روبرو بودند. منصور حکمت کسی بود که حرفش را در نشریات مجانی به دست مردم میرساند که یکی از شعارهایش تکثیر و پخش نشریه بود. حق تالیف صد و هشتاد درجه در مقابل خواست منصور حکمت است.

ثانیا - اصولاً قائل شدن به

میبایست برای انتشار آثار کمونیستی فشار "بازماندگان" مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی، بوخارین، لوگزامبورگ، گرامشی، گورکی و منصور حکمت را خنثی کنند و از آنها اجازه بگیرند و حق تالیف بپردازند.

باید خوشحال بود که این اتفاق تاکنون نیفتاده است. مهمتر اینکه باید مصمم بود که در مقابل چنین بدعت ضد کمونیستی ایستاد و اجازه نداد که سنت چند هزار ساله جنبش های انقلابی و سنت چند صد ساله جنبش کمونیستی در یک دعوای بشدت غیر سیاسی پایمال شود. نباید اجازه داد این کار به نام منصور حکمت و بنام کمونیسم کارگری سنت شود.

ما انتشار آثار منصور حکمت و رساندن آنها بدست همه کمونیست ها و بدست طبقه کارگر را وظیفه خود میدانیم و هیچ قدرتی در دنیا قادر به ممانعت ما از انجام این کار نیست. ما همه آثار منصور حکمت را که در رابطه با مبارزه سیاسی، حزبی و مسائل و دنیای کارگران نوشته است را منتشر یا باز تکثیر میکنیم، تلاش میکنیم آن آثار را به اقصی نقاط جهان برسانیم، به همه زبانها ترجمه کنیم و این آثار را در دسترس طبقه کارگر و انسان های آزادیخواه و کمونیست

سرکوب و امکانات مالی بورژوازی سرپا و توانا نگاه میدارد. این امکان است که به ما اجازه میدهد که با دروغ پردازی بی بی سی و سی ان ان و کل دستگاه تبلیغی بورژوازی مقابله کنیم. انحصار حق انتشار و حق تالیف کل این اهرم قدرت کمونیست ها را از میان میبرد. نفس این که برای اولین بار در تاریخ کمونیسم، و راستش هر جنبش انقلابی، انتشار آثار یکی از رهبران جنبش کمونیستی با "حق تالیف" و "حق انحصاری چاپ و انتشار" توسط "ورثه" او روبرو میشود و با اعلام خبر انتشار منتخب آثار او بدون تامل و هیچ پرس و جویی یک جا محکوم میشود و منتشر کنندگان "زبون"، "دزد" و "سارق" لقب میگیرند هشدار دهنده و در عین حال گویا است.

تصور کنید هر بار که مانیفست کمونیست یا کاپیتال در طول تاریخ در هر محفل و جمع کارگری و یا کمونیست تکثیر شده باشد، کسانی به نام "بازماندگان" و "وراث" مارکس این جمع ها دزد و سارق اعلام میکردند.

تصور کنید که کسانی بنام "بازماندگان" یا "وراث" مارکس، رولزدالسکی را بخاطر ادیت و انتشار "بدون اجازه" گروندریسه، محکوم میکردند. تصور کنید هر حزب و گروه کمونیستی

در تهران یا اراک و رساندن آن به دست دیگران "دزدی" از منصور حکمت است یا اشاعه و ترویج آثار او؟ چنین کسی دارد به خواست سردبیر کمونیست، انترناسیونال، هفتگی و غیره که خود منصور حکمت بوده عمل میکند یا به گفته آذر ماجدی و حزب کمونیست کارگری مشغول "سرقت" از اوست؟

ما بعنوان پرنسیب نه حق تالیفی برای ادبیات کمونیستی قائل هستیم، نه برای کسی که چنین حق تالیفی را مطالبه کند احترامی قائل هستیم و نه به چنین حق تالیفی پایبند هستیم.

۳ - یک ملاحظه:

مستقل از این "استدلال ها" باید کلاهتان را قاضی کنید و یک بار دیگر به معنی این ادعا ها و تناقض آن با نیازهای مبارزه کمونیستی توجه کنید. فرض کنیم استدلال ها صحت دارند و واقعا آذر ماجدی حق انحصاری انتشار آثار منصور حکمت را دارد و بر این آثار حق تالیف دارد در نتیجه انتشار آثار منصور حکمت بدون اجازه ایشان ممنوع است. تناقض این است: قدرت انتشار آثار کمونیستی دقیقا در قدرت باز تکثیر آنها در هر محفل و جمع کارگری و کمونیست است. این قدرت است که ما را در مقابل

حق تالیف برای ادبیات کمونیستی، سیاسی ضد کمونیستی است. سیاسی است برای محدود کردن دسترسی به این ادبیات. در دنیایی که کمونیست ها با قبول ریسک جانی، امنیتی و مالی ادبیات کمونیستی را تکثیر میکنند و به دست مردم میرسانند. صحبت از "حق تالیف" شایسته هیچ عنوان محترمی نیست.

امروز اگر از خانواده و دوستان مارکس کسی ادعا کند که حق تالیف بر مانیفست دارد برای انتشار مانیفست و کاپیتال هر محفل و حزب کارگری باید از آنها اجازه بگیرند و پول بپردازند به چنین کسانی چه میگویند؟ تشخیص اینکه این "حق تالیف" به چه کسی و چه سیاسی نفع میرساند نباید سخت باشد.

چرا مردم در ایران و در سایر نقاط جهان باید برای انتشار و تکثیر آثار منصور حکمت از کسی اجازه بگیرند و اضافه بر تحمل مخارج چاپ و توزیع و خطرات جانی و مالی حق تالیف به آذر ماجدی بپردازند؟ مگر رابطه کمونیست های کارگری با منصور حکمت و با خانواده اش بر این اساس متکی بوده است که امروز باید به از هر نسخه دنیای بهتر حق مولف بپردازند یا اجازه بگیرند؟ تکثیر مصاحبه منصور حکمت با فلان رادیو توسط هر کس در

قرار دهیم، دست هرکس دیگری را هم که در این زمینه فعالیت کند میفشاریم. در نتیجه هر استدلالی در ممانعت از این کار مردود است.

۴ - مجموعه ای نکات دیگر:

الف - آذر ماجدی در نامه ای خطاب به من، ایرج فرزاد و فاتح شیخ اعلام کرده که قصد دارد از ما به دادگاه شکایت کند.

اولا - ایشان باید بدوا ادعای خود در مورد حق انحصاری و حق تالیف را اثبات کند. ثابت کند که ۳ سال بعد از دست رفتن کسی که خودش برای آثارش حق تالیف قائل نبود ایشان میتواند به ابتکار خود چنین حقی را اعلام کند. شرط تشکیل هر دادگاهی که بخواهد ناشر آثار منصور حکمت را محکوم کند این است که بدوا دادگاهی پذیرفته باشد که ایشان چنین حقی دارد. بر اساس یک ادعای بی پایه هیچ دادگاهی تشکیل نمیشود.

ثانیا - اگر به فرض محال هم دادگاهی برای محاکمه کسانی که آثار منصور حکمت را بدون اجازه آذر ماجدی منتشر کرده اند تشکیل شود، همراه با ایرج فرزاد و فاتح شیخ و کل رهبری، کادرها و اعضای این حزب حتما در این دادگاه شرکت خواهم کرد. ما تعهد میکنیم که در دفاع از همه پرنسب های

کمونیستی، در دفاع از حق همه مردم از بندر عباس تا جلفا و از سنجند تا مشهد و از بغداد تا توکیو و آمریکا امروز در انتشار "بدون اجازه" و "بدون ادیت" و "بدون حق تالیف" آثار منصور حکمت در چنین دادگاهی شرکت کنیم. در چنین دادگاهی شرکت میکنیم تا مانع سنت شدن یک سیاست بغایت ضد کمونیستی شویم. تعهدی که ما به قابل دسترس کردن آثار مارکس، لنین و منصور حکمت داریم بخشی از هویت کمونیستی ماست. هیچ نیروی در دنیا نمیتواند مانع از انتشار آثار منصور حکمت توسط ما و رساندن آن بدست طبقه کارگر و کمونیست ها و مردم آزادیخواه شود. این تعهد ما به مارکس و کمونیسم و منصور حکمت و طبقه کارگر است و به آن پایبندیم.

اما حتی اگر همه دادگاههای دنیا هم حکم به ممانعت تکثیر آثار مارکسیستی، از جمله آثار منصور حکمت، به هر دلیل، بدهند، و اگر همه پلیس دنیا را برای اعمال این حکم بسیج کنند باز هم ما، کمونیست ها و کارگران شبکه های توزیع این آثار را تشکیل خواهیم داد. این کار بخشی از حکمت زندگی مان است. مگر ما به copyright یا patent نمان و آب و نیازمندی های مردم سر سوزنی احترام میگذاریم؟ ما آثار مارکس، لنین و

منصور حکمت را برای طبقه کارگر و برای مردم از نان شب واجب تر میدانیم. مگر ما برای copyright یا patent شرکت های دارو سازی که مانع رسیدن دارو بدست مردم میشوند احترامی قائل هستیم که امروز برای حق تالیف خود ساخته بر آثار منصور حکمت احترامی قائل باشیم و از رساندن آن به دست طبقه کارگر که تشنه آن است خود داری کنیم؟

ب - من هم مثل تعداد دیگری از رفقای منصور حکمت با او ۲۲ سال سابقه دوستی و مبارزه مشترک دارم و آرشیو مفصلی از مکاتبات سیاسی و شخصی متعلق به این ۲۲ سال. این آرشیو نه ربطی به آذر ماجدی دارد، نه ایشان در جریان اکثر موضوعات آن قرار دارد و نه اصولا صلاحیت فیلتر کردن آنها را دارد. انتشار هر بخش از این آرشیوها را که درست بدانیم حق فردی هر یک از ماست و مطلقا ربطی به هیچ حزب یا شخصی ندارد. ما قائل به چنین فونکسیون کنترل کننده ای نیستیم. به این سانسور و اداره کنترل میگویند و نه بنیاد منصور حکمت. بنیادی که امروز بر عکس هدف اعلام شده اش منعکس کننده اولویت های سیاسی آذر ماجدی شده است.

آیا واقعا میشود توقع داشت که با این درجه از انصاف و ایژکتیو بودن ما یا هر کس دیگری قبول کند که ایشان آثار منصور حکمت را منصفانه و از سر واقعیات فیلتر میکند؟ آیا میشود توقع داشت که ما آرشیو شخصی مان را به ایشان بسپاریم؟ گمان نمیکم.

ج - این دعوا سیاسی نیست و این دعوی ما نیست: اگر هر جریان مسئول و سیاسی دیگری بجای رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری بود در پاسخ به ابتکار انتشار منتخب آثار منصور حکمت به ما میگفت دستتان درد نکند. میپرسید چه مطالب جدیدی در منتخب آثار هست؟ آیا چیزی هست که روی سایت نباشد؟ متون پیاده شده را چه کس یا کسانی ادیت کرده اند؟ و سعی میکرد در توزیع این کتاب سهیم شود.

اما حزب کمونیست کارگری فورا کمپین "دزد" "دزد" و "سارق"، "سارق" راه انداخت. متوجه نیست که انصاف و حقیقت به کنار، اگر دنیای بیرون برایشان سر سوزنی اهمیت داشته باشد این دنیا این دعوا را دعوی فرقه ای بر سر حق ارث و میراث مبیند. دو گروه که هر دو خود را ، حتی به ظاهر، طرفدار منصور حکمت میدانند با این لحن و با این زبان به

انتخاب مردم، سرنگونی جمهوری اسلامی (تحریم کافی نیست، اعتراض را سازمان دهیم)

مناسبت "انتخابات" و روز "انتخابات" را به صحنه اعتراض تبدیل کنیم. در هر مناسبت و تجمع مرتجعین کاندید شده میتوان حضور داشت و آنها و رژیمشان را زیر سؤال برد. همان کاری را کرد که با معین و کهرابی کردند. اعتراض و مبارزه جمعی را علیه ستادهای انتخاباتی و پروپاگاندا ارتجاعی آنها سازمان داد. کاری کرد ستادهایشان برچیده شود. کمپین دروغ و خرافه و وعده و وعید آنها را افشا کرد. در مقابل حقیقت را بیان کرد. حرف دل مردم را زد. خواست و مطالبه بر حق مردم را مطرح کرد. در دل این کشمکش آلترناتیو آزادیخواهانه را به میان مردم برد و بالاخره روز انتخابات را به روز حرکت اعتراضی تبدیل کرد. چند و چون و چگونگی و شکل و شیوه ابتکارات اعتراضی را بنا به شرایط هر شهر فعالین و رهبران در محل میتوانند تعیین کنند. نکته اینجا است در تداوم جنب و جوش اعتراضی تاکنونی، در بطن فضای اعتراض عمومی علیه جمهوری اسلامی در ادامه ۱۶ آذر، ۸ مارس و ماه مه رادیکال و چپ، سازمان دادن تحرک اعتراضی در مناسبت "انتخابات" و در روز "انتخابات" علیه جمهوری اسلامی ممکن است. تناسب قوا به نفع مبارزه جویی ما مردم چرخیده است. این واقعیت را دریابیم و گام بلندی جمهوری اسلامی را به عقب برانیم. این کار قبل از همه دست فعالین جنبش اعتراضی و رادیکال را میبوسد.

برگرفته از مقاله ای با همین عنوان از رحمان حسین زاده مندرج در نشریه کمونیست ۳۹

آن اتفاق نظر داشت و دارد و سیاست ماست.

تعهد ما به انتشار آثار منصور حکمت و رساندن آن بدست طبقه کارگر و کمونیستها و همه مردم آزادیخواه بی اما و اگر و غیر قابل بحث است. نه از کسی در این مورد اجازه میگیریم، نه حق تالیفی برای این آثار قائل هستیم و نه برای کسی که بخواهد در این راه مانع مان شود احترامی قائل میشویم.

۱۸ مه ۲۰۰۵

را ادامه نخواهد داد. اگر کار به دادگاه بکشد سیاست ما روشن است و در بالا توضیح داده شد و اگر همین فحاشی ها ادامه پیدا کند، با عرض ادب باید اعلام کنیم که نه شرکت در این گونه مجادلات را در شان خود میدانیم و نه وقت شرکت در این دعوا را داریم. کارهای زیادی در دستورمان است و مطلقاً وقت به خود مشغولی و دعوی فرقه ای نداریم. انقلابی را باید سازمان دهیم و وقت تنگ است. این حکمی بود که سمینار گذشته و پلنوم اخیر کمیته مرکزی مادر مورد

گذاشتند و وارد این دعوا نشدند. افتخار میکنم که با چنین رفقائی با چنین تشخیص سیاسی بالائی در یک حزب هستم. فرق ما با رهبری جدید حزب کمونیست کارگری از جمله در همین است. رفقای ما وارد این دعوا نشدند، وارد جنگ لفظی و دهن به دهن نشدند، تحمل کردند تا امروز سر فرصت این اقدام و این سیاست مستدل پاسخ بگیرد.

امروز تا آنجا که به ما مربوط است بحث تمام است. حزب ما این بحث

جان هم افتاده اند. آیا این تصویر کسی را یاد صحنه مشابه در تاریخ چپ سنتی و فرقه ای نمی اندازد؟ این دعوا سیاسی نیست، جنگ فرقه ای با ما است.

ما پای این جنگ نرفتیم. ما از حزب کمونیست کارگری جدا شدیم چون دقیقاً نمیخواستیم در چنین جنگی شرکت کنیم. این بار هم رفقای بسیاری در حزب ما از این همه بی پرنسیبی در پاشیدن گل به سنت کمونیسم کارگری و منصور حکمت خون شان، به حق، به جوش آمده بود، اما دندان روی جگر

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی